خاتمیّت

تألیف

روحی روشنی

نشر دوم



خاتمیّت

روحی روشنی

۱۵۰ بدیع ـ ۱۹۹۳ میلادی

مؤسسهٔ معارف بهائی
P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

جناب روحی روشنی
اعلی الله مقامه



تولّد آن جان‌دادهٔ جاودان در شهرستان اسکوی استان آذربایجان بسال ۱۳۰۲ هجری شمسی مطابق ۱۹۲۳ میلادی بوده‌است. در سه‌سالگی والد ماجد خود را از دست داده و تحت نظر مادر بزرگوار که بانوئی مؤمن و فداکار بوده و بعلّت از دست دادن دو پسر خردسال دیگر طبعاً علاقهٔ مفرطی به روحی که یگانه غمخوار و یادگار شوهر ایشان بود داشتند، پرورش یافت.

تحصیلات ابتدائی و سیکل اوّل متوسطه را در تبریز طیّ نموده و سپس به معیّت مادر مهرپرور و نازنین خود به طهران منتقل و پس از اتمام دوران متوسّطه و کسب تکلیف از ساحت مولای بنده‌نواز حضرت غصن ممتاز و راهنمائی حضرتش مبنی بر تحصیل تاریخ ادیان، در رشتهٔ تاریخ و جغرافیا از دانشگاه طهران فارغ‌التّحصیل گردید. در آن دوران مکتب مارکسیسم و کمونیسم در بین جوانان و دانشجویان رواج فراوانی داشته و می‌توان گفت که اکثریّت دانشجویان تحت تأثیر تبلیغات و انتشارات متعدّد کمونیستی بودند.

جناب روحی روشنی که از عنفوان جوانی فکر و ذکرش نشر نفحات‌الله و تبلیغ امرالله بوده و همواره با قلم و قَدم با مخالفین امر مبارزه می‌نمود تصمیم گرفت که پایان نامهٔ تحصیلی خود را حصر در موضوع مارکسیسم و کمونیسم نماید و الحقّ که بخوبی از عهده برآمد و گرچه بعلّت موانع موجوده و مخالفت‌های اولیاء امور آن پایان نامه که شامل دوجلد کتاب بود چاپ نشد ولکن فتوکپی آن در بین جوانان احباب منتشر شد و از آن رساله و همچنین از کلاس‌ها و سخنرانی‌های جالب و جاذب آن روح پاک بمنزلهٔ رادع و حائل و مانع غیرقابل نفوذی در مقابل تبلیغات مادّیون استفاده می‌شد و این خدمت گرانبها بنفسه در آن دوران باعث حفظ و صیانت تعداد کثیری از جوان‌های احباب گردید.
آن جناب پس از فراغت از تحصیل باستخدام وزرات آموزش و پرورش در آمد و تمام اوقات غیر اداری خود را صرف خدمات امری مخصوصاً تبلیغ و فعالیت در تشکیلات جوانان و تشکیل کلاسهای متعدد تزئید معلومات و هم‌چنین استفاده از محضر دانشمندانی از قبیل جنابان سیّدعبّاس علوی، اشراق‌خاوری، وحید کشفی، فاضل مازندرانی و عزیزالله سلیمانی نمود.

جناب روحی روشنی در سن ۲۸ سالگی کتابی بنام خاتمیّت برشتهٔ تحریر درآورد که نتیجهٔ مطالعات و بررسی‌های دقیق او در مسألهٔ

«خاتم‌النّبیّین» و «لانبیّ بعدی» بود این کتاب در آن زمان پس از تصویب لجنهٔ ملّی تصویب تألیفات چاپ و منتشر شده و بلافاصله مابین اغیار و معاندین امر ولوله و غوغائی برپا نمود. در مجلّهٔ ستارهٔ اسلام مقاله‌ای در بارهٔ آن چاپ و تا مدّت‌ها جان ایشان در خطر عظیمی قرار داشت، ولکن حضرتش مانند کوه آهنین در مقابل مخالفین و معاندین مقاومت و پایداری نموده و در جلسات مختلف تبلیغی از مطالب کتاب و صحّت آن پشتیبانی می‌فرمود تا آنکه بالاخره باعث خمول و سکوت اهل عدوان گردید.

بالاخره در سنهٔ ۱۳۲۵ هجری بدستور معاون وقت وزیر آموزش و پرورش که یکی از مغرضین و مبغضین امر مبارك بود جناب روحی روشنی منتظر خدمت گردیده و با وجود مشکلات مادّی با والدهٔ ماجده‌اش تقاضای زیارت اعتاب مقدّسه را نموده و پس از اخذ اذن و اجازه عزم کوی جانان نمود. جناب روشنی تعریف می‌کردند که پس از وصول اجازهٔ تشرّف از طرفی ذوق و شوق زیارت روحشان را در پرواز و اشتعال می‌داشت و از طرفی وسائل مادّی لازم برای تأمین مخارج مسافرت موجود نبود. ناچار موضوع را با ایادی عزیز امرالله جناب سمندری در میان گذاشتند و ایشان فرمودند که مولایت شما را احضار و اجازهٔ تشرّف عنایت فرموده و شما در فکر مخارج سفر هستید؟ فرش زیر پایتان را بفروشید و عازم ارض اقدس شوید

و امر مولای خود را اجراء نمائید. ایشان و والده بلافاصله حرکت و درست یکسال قبل از صعود هیکل مبارک حضرت ولیّ‌امرالله بشرف لقا و زیارت اعتاب مقدّسه فائز گشتند. از خاطرات جالب جناب روشنی بهنگام زیارت آن بود که چون همهٔ زائرین می‌خواستند که احباب از گریهٔ شوق و اظهار احساسات و اشتیاق خودداری نموده و وقت زیارت و مصاحبت محبوب دل و جان خود را بصرف دلداری و نوازش تلف ننموده و از بیانات مبارک حداکثر استفاده را بکنند، باهم قرار گذاشتند که هرکس گریه کرد پس از مرخصی همه من باب مطایبه او را تنبیه کنند. اتّفاقاً در اوّلین زیارت جناب روشنی که از همه جوانتر بودند طاقت نیاورده و شروع بگریه کردند و سپس دیگران نیز تأسّی بایشان نموده و گریه را آغاز نمودند. خلاصه پس از اتمام دوران وصال و زیارت، حسب‌الامر مبارک بهنگام مراجعت فاصلهٔ مابین ترکیّه و طهران را قریه به قریه، توقف و پیام و بشارات ارض اقدس را به احبّاء ابلاغ نمودند.

جناب روشنی پس از مراجعت از ارض اقدس با شوق و اشتعالی بی‌پایان در طهران به تبلیغ و خدمت یاران پرداخت و در این دوران بود که پیوند ازدواج این کمینه «شکوفهٔ زهرائی» و روحی انجام شد و ثمرهٔ این ازواج یک‌دختر «گیلدا» و یک پسر «الهام» است که بحمدالله در ظلّ امر بوده و بمصداق الولد سرّ ابیه بخدمات امری مشغولند.

روحی پس از چندی مجدداً بخدمت دولت درآمده و به ساری مهاجرت نموده و مدت ۱۵ سال در صفحات شمال ایران بخدمات امری مشغول بود. از نظر اداری مدتها ریاست ادارهٔ سپاه دانش استان را بعهده داشت و از نظر امری علاوه بر خدمات تبلیغی و تزیید معلوماتی عضو و رئیس محفل مقدس روحانی ساری و بدفعات متعدد نمایندهٔ انجمن شور روحانی گردید.
چندی بعد بعلت سعایت و مخالفت معاندین محلی او را مجدداً به طهران منتقل و به‌جرم بهائی بودن به‌دادگاه کشاندند که با زحمات و اقدامات فراوان از ایشان رفع زحمت بعمل آمد. مدت کوتاهی پس از ورود به طهران بعضویت محفل روحانی طهران انتخاب گردید و در ضمن در دانشکدهٔ حقوق به تحصیلات خود ادامه داد و درجهٔ عالی فوق لیسانس را در رشتهٔ علوم اداری حائز گردید.

جناب دکتر ماشاءالله مشرف‌زاده نقل میکردند که:

«روحی در محفل عضوی جدی و فعال، بی‌نهایت دلسوز و در حقیقت عاشق و دلباختهٔ مصالح امر بود و دلائل خود را در بحث‌های محفل همواره با بیانات مبارکه مزین می‌نمود. در منزل پدری مهربان و همسری باوفا بود و در خارج از منزل مردی آراسته و خوش‌لباس، منظم و مرتب و دوستی خوشرو و ناصحی امین و دلجو بود. در بارهٔ همهٔ شؤون زندگی گذشت داشت مگر در بارهٔ

مصالح امری که بسیار دلسوز و نکته‌سنج و سخت‌گیر بود. مدت‌ها سمت نظامت محفل را داشت چندی نیز امین صندوق بود و در سالهای اخیر پس از بازنشستگی از کار اداری منشی تمام‌وقت محفل بود و از کار شبانه‌روزی و طاقت‌فرسای خود بعنوان منشی بهیچ‌وجه اظهار خستگی نمی‌کرد.»

روحی در ۱۹۷۸ به سرطان مبتلا و برای معالجه و جراحی به انگلستان مسافرت نمود. پس از عمل و بهبودی نسبی به ایران مراجعت و مجدداً پس از ۸ ماه برای اتمام و تکمیل جراحی اولیه به انگلستان رفت. بخاطر دارم بعد از جراحی موفقیت‌آمیز دوم زمانیکه او بهوش آمد و دکتر متخصص باو اطمینان داد که بکلّی خوب شده‌است دست‌هایش را بسوی خدای خود بلند کرد و گفت حالا برای هرآنچه که در آینده برایم پیش بیاید آماده‌ام. روحی مرا که مدت ۲۲ سال با او زندگی کردم در نیمه راه زندگی ترک کرد و بمقام شهادت رسید و تاجی زرّین بر سر نهاد و موهبت ابدی برای خاندانش به ارمغان آورد. روحی در آن زمان بجز مقام شهادت به چیز دیگری فکر نمی‌کرد. او دو هفته بعد از ورود به طهران بتاریخ ۳ ژانویهٔ ۱۹۸۰ مطابق ۱۳ دیماه ۱۳۵۸ شمسی هنگامی‌که از دفتر محفل مقدس طهران به منزل برمی‌گشت ربوده شدو با همهٔ فعالیّت‌ها خبر و اثری از وی بدست نیامد.

در آن هنگام فرزندم الهام در آمریکا مشغول تحصیل بود. نامه‌های آن پدر مهربان به پسر عزیزش محتوی حقایقی است که ذیلاً قسمت‌هائی از آن درج می‌شود.

«راجع به اوضاع الحمدالله سلامتی حاصل است فعلاً مشکلی نیست اوضاع خیلی آرامتر شده و اگر ناراحتی هائی پیش می‌آید جنبهٔ خصوصی دارد نه مملکتی، پسرم انشاءالله یکماه دیگر برای آخرین عمل جرّاحی به لندن می‌روم دعا کن سالم برگردم و بخدمت خود ادامه دهم که این روزها دفتر محفل نبض جامعه است و مثل قلبی است که خون بتمام اعضاء و جوارح می‌رساند و آدمی قوی و شجاع و مؤمن لازم دارد که متأسفانه قرعهٔ فال بنام من دیوانه زده‌اند منظور اینست که اگر احبّاء می ترسند زود به دفتر محفل روی می‌آورند. وقتی نصیحت می کنیم که کسی با ما کاری ندارد آرام می‌شوند. البتّه اعصاب فولادین می خواهد که این همه ناراحتی یاران را جوابگو باشد. بنابراین مرتّب بابا را دعا کن.»

«اوضاع امری این سامان از هرنظر خوبست مشکلات فراوان است ولی همّت و استقامت احبّاء فراوان‌تر. هیچوقت روحیّهٔ احبّاء باین خوبی نبوده‌است همه متّحد و متّفق و گوش بفرمان محفل، خدا شاهد است این اعجاز جمال مبارک است.»

در نامهٔ کوتاه دیگری چنین می‌نویسند: «الهام جان دعا کن این عمل موفّقیت‌آمیز باشد و بتوانم مجدداً به طهران برگردم و بخدمت

پردازم».

«راجع به ناراحتی احبّای ایران عزیز، ما سرباز هستیم، سرباز همیشه برای جان‌باختن آماده است ما نمی‌ترسیم!»

«اگر از احوالات ما خواستار باشی الحمدلله از هر لحاظ سلامتی حاصل است. البتّه مشکلات فراوان است و بلایا متواتر ولی تأییدات حقّ شدید است. بفرمودهٔ جمال مبارک «انّ البلاء غادیَةٌ لِهذِهِ الدّسکرة الخضراء» بلاء مثل نم نم باران است برای این چمن سرسبز. ما از آن بیدها نیستیم که از این بادها بلرزیم خدا قدرت و قوّتی عنایت فرموده که احبّاء چون جبل راسخند و چون کوه پرشکوه ابداً نگرانی وجود ندارد.»

«الحمدلله امرالله روز بروز در پیشرفت است و انظار همهٔ اهل عالم متوجّه امرالله شده‌است. بازار ابلاغ کلمه رونقی بسزا یافته انشاءالله این تضییقات هم مرتفع می شود، جناب داودی عزیز را حدود یکماه است ربوده‌اند. انشاءالله هرچه زودتر سلامت بمنزل بر می‌گردند. اوضاع امری از هر لحاظ خوبست احبّاء چون شیر ژیان متّحد و متّفقند.»

در نامهٔ دیگری که شرح ملاقات خودرا بایکی از مراجع جمهور میدهد می‌نویسد:

« اخیراً مأموریتی ارجاع شد . . . محفل ملّی معتقد بودند که بسیار کار پراهمیتی بوده‌است و تأییدات حقّ هم از هر لحاظ شامل بود. آرزو دارم در احبـان نماز و دعا و مناجات مرتّب دعا کنی که موفق

بخدمتی گردیم تا رضای حقّ حاصل شود. امیدوارم موفّق شوی و وارد دانشگاه گردی و بابا را تا ۹۰ سالگی سالم نگهداری که بتواند خدمت امربکند.»

«در احیان نماز و دعا و مناجات بابا را دعا کن که واقعاً محتاج دعا هستیم. دعا کن خدا قوّت بدهد که بتوانیم این بار سنگین را بمقصد برسانیم.»

در آخرین نامهٔ ایشان که سه روز بعد از دستگیری و ربوده شدن بدست رسید این چنین می‌نویسند: «ایکاش بجای این کاغذ و پست خودم می‌آمدم ولی هیهات هیهات حتّی اگر در خواب هم ببینم. با اوضاع و احوال فعلی از محالات است، اگر خدا مسؤولیّت داده استقامت هم داده نیش و نوش با همند. روز چهارشنبه در حینی که در دفتر محفل کار می‌کردیم ریختند و هرچه داشتیم جمع کردند و بردند ولی خود ما را نبردند. روز بروز حلقهٔ تضییقات تنگ‌تر می‌شود ولی هنوز هم جنبهٔ مالی دارد از نظر جسمانی کاری ندارند جای نگرانی نیست. ما را دعا کن که برضای حقّ نائل شویم.»

فهرست مطالب

مقدّمه

از اشکالات مهمّه‌ای که باعث احتجاب اغلب پیروان آئین مبین اسلام گردیده و آنانرا از درک لقای شمس حقیقت محروم و مهجور نموده‌است موضوع خاتم‌النّبیّین می‌باشد و کمتر طالب حقیقتی دیده می‌شود که متذکّر این مطلب نشده خواستار جواب نباشد و حتماً فارسان میادین تبلیغ و حامیان این آئین نازنین بکرات و مرّات با این سؤال مواجه شده‌اند. جواب این مطلب موضوع رساله خواهد بود که به‌طور اختصار از کتاب مستطاب ایقان و کتب استدلالیّه و سایر آثار مبارکه که اسامی منابع آن در آخر رساله مندرج است جمع‌آوری شده و در اختیار یاران عزیز ارجمند الهی گذاشته می‌شود تا شاید مورد استفاده قرار گیرد و این عبد را برای موفقیّت در خدمات امریّه و کسب رضای خاطر مبارک مولای حنون دعا نمایند.

چه می‌گویند

چون جمال محمّدی از افق عربستان طالع شد امّت خود را به‌ظهوری جدید و نزول شریعتی بدیع مستبشر فرمود و جمیع را به‌ظهور حضرت نقطهٔ اولی و جمال اقدس ابهی اخبار نمود. ثلث آیات قرآن مجید و احادیث نبوی اهمیّت این دو ظهور افخم اعظم را ظاهر و واضح ساخت. امّت اسلام ۱۲۶۰ سال در انتظار این دو ظهور عظیم نشستند تا باران عنایت الهی نازل گشت و دریای موهبت ربّانی بجوش آمد، حضرت نقطهٔ اولی از افق ایران طالع شد و جمیع را به‌صراط مستقیم و منهج قویم دعوت فرمود ولی ملّت اسلام که ۱۲۶۰ سال انتظار چنین یوم عظیم را می‌کشیدند به‌آیاتی چند متمسّک شده به‌مخالفت و معاندت با دلبر آفاق پرداختند و بالاخره آن وجود نازنین را هدف رصاص نمودند. ۱۲۶۰ سال عجّل‌الله فرجه گفتند و چون جمال موعود کشف نقاب فرمود محتجب شدند وبه‌مبارزه برخاستند، واویلا و واشریعتا آغاز کردند و از درک لقای محبوب مهجور ماندند.

خلاصه حضرت رسول را خاتم‌الرّسل و آئین مبین اسلام را خاتم‌الادیان خواندند و ظهور پیغمبری جدید و شریعتی بدیع را ممتنع و محال شمردند و مدارک خود را آیات قرآنیّه و احادیث نبویّه قرار دادند که می‌فرمایند:

«ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِن رِجالِکُم وَلکِن رَسُولَ‌اللهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّین»

نمی‌باشد محمّد پدر یکی از مردان شما ولیکن پیغمبر خدا و خاتم الانبیاست. (قرآن مجید آیهٔ ۴۰ سورهٔ احزاب)

و نیز سه حدیث معروف:

الف ـ حضرت رسول به حضرت علی می‌فرمایند:

«یَا عَلی أَنْتَ مِنّی بِمنزِلَةِ هَرُونَ مِن مُوسی اِلاّ أَنَّهُ لا نَبِیَّ بعدی.» ای علی تو از من بمنزلهٔ هارون از موسی هستی مگر اینکه بعد از من نبی نیست.

ب ـ «حَلالُ مُحَمّد حَلالٌ اِلی یَومِ اَلقِیمَةِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلی یَوْمِ اَلقیِمَةِ» حلال محمّد تا قیامت حلال است و حرام محمّد تا قیامت حرام.

ج ـ «لا کِتَابَ بَعْدَ کِتَابی و لا شَریعَةَ بَعْدَ شَریعَتی اِلی یَوْمِ القیِمَةِ» کتابی جز کتاب من و شریعتی جز شریعت من تا قیامت نیست.

این است از جمله مستنداتی که باعث احتجاب عدّه‌ای از مسلمین گردیده و آنها را از درک حقیقت محروم کرده‌است. در این رساله می‌خواهیم این حجاب مکشوف گردد و طالبین حقیقت به‌شاهراه هدایت رسند و از کأس عرفان و ایقان جرعه‌ای بنوشند.

به‌طور کلّی از نُه طریق به بیان مطلب پرداخته می‌شود تا بر بصیرت اهل عرفان بیفزاید و حجبات مهجوران را خرق نماید. طرق تسعه بدینقرار است:

۱ ـ نبی ۲ ـ امام ۳ـ تجدید شریعت ۴ ـ چگونه اعتراض می‌کنند ۵ـ روز خدا و ربّ ۶ ـ مهدی و عیسی ۷ـ آئینهٔ رحمن ۸ ـ عقل چه می‌گوید ۹ ـ قیامت.

نبی

بزرگترین حجابی که مانع عرفان و ایقان مسلمین گردیده و آنها را از شاطی بحر عرفان و معرفت حضرت رحمن محروم کرده کلام خاتم‌النّبیّین و حدیث لانبیّ بعدی می‌باشد در صورتی‌که معنی آن نه‌چنانست که مسلمین پنداشته‌اند و آیهٔ قرآن مجید و احادیث بهیچ‌وجه دلالت بر عدم تجدید شریعت نمی‌نماید. برای حلّ و بحث مطلب شرحی که در بعضی از کتب استدلالیّه درج گردیده عیناً نقل می‌شود تا اشکال مرتفع گردد و شکّ به یقین مبدّل شود.

حضرت ابی‌الفضائل در کتاب فرائد می‌فرمایند:

«عجب نیست اگر فقهای ملّت اسلام نیز به‌کلمهٔ مبارکهٔ خاتم‌النّبییّن و حدیث لانبیّ بعدی که ابداً دلالت بر عدم تجدید دیانت ندارد ممتحن گردند و به امم ماضیه ملحق شوند. و حال آنکه مقصود آن حضرت از این کلمه این بود که ترقّی امت اسلامیّه را مکشوف دارد و افضلیّت ائمهٔ هدی را از انبیای بنی‌اسرائیل معلوم و واضح فرماید. زیرا که بر مطّلعین بر کتب مقدّسه و حالات امم ماضیه واضح است که انبیای بنی‌اسرائیل از قبیل اشعیاء ، یرمیا و دانیال و حزقیل وزکریّا وا مثالهم کلّ بتوسط رؤیا از امور آتیه اخبار می‌فرمودند و رؤیای صادقهٔ خود را الهام الهی تعبیر می‌نمودند. چنانکه کتب این پیغمبران به رؤیای اشعیا و رؤیای دانیال و رؤیای یرمیا و رؤیای حزقیال موصوف است و همچنین

در امّت نصاری الهامات یوحنّای قدّیس به رؤیای یوحنّا معروف چندانکه لفظ نبی بر بینندهٔ رؤیا در میان قوم دائر و مصطلح گشت و در لغت عبریّه حقیقت ثانویّه یافت و در کتب عهد عتیق و عهد جدید در مواضیع کثیره مذکور و شایع گشت. پس چون فجر سعادت از افق بطحا طالع شد و علامت انقضای لیل الیل به‌ظهور فخر ملل ظاهر و هویدا گشت ظلمت لیل زائل شد وهنگام رؤیا انقضا یافت و میعاد رؤیت و مشاهدت فرا رسید لذا به وجود اقدس خاتم‌الانبیاء باب نبوّت یعنی نزول الهام به رؤیا مختوم و مسدود گشت و روح فؤاد در صدور ارباب سداد سمت احاطه و کلیّت گرفت و حقائق روحانیّه که بر انبیای بنی‌اسرائیل به رؤیا افاضه می‌شد بر ائمّهٔ اسلام علیهم‌السلام به رؤیت و مشاهدت مبذول گشت و معنی حدیث لانبیّ بعدی و حدیث صحیح علماء امّتی افضل من انبیاء بنی‌اسرائیل واضح و مکشوف شد و بجای (کذا رأیت فی‌الرّؤیا) که در کلمات اوّلین مذکور بود «کانّی اری و کانّی اشاهد» در بیانات آخرین ثابت و مسطور گشت. انتهی (صفحهٔ ۳۱۱ کتاب فرائد)

جناب اشراق خاوری در کتاب درج لئالی هدایت می‌فرمایند:

«حاجی کریم‌خان کرمانی که در رسالهٔ سلطانیّه صفحهٔ ۱۱۷ نیز به‌معنی حدیث لانبیّ بعدی اشاره کرده و چنین می‌گوید قوله. «می‌بینم که عامّه وخاصّه روایت کرده‌اند که حضرت پیغمبر به‌حضرت امیرالمؤمنین فرمود «انت منّی بمنزلة هرون من موسی الاّ انّه لانبیّ بعدی» یعنی تو از من بمنزلهٔ هرونی از موسی و فرق همین است که تو نبی نیستی پس از

من، و هرون در غیبت حضرت موسی نبی بود پس حضرت امیر خلیفهٔ پیغمبر باشد. انتهی یعنی درجهٔ حضرت امیر از درجهٔ حضرت هرون که نبوت بود بالاتر و برتر است که از آن به مقام ولایت و کشف و شهود تعبیر می‌شود».

«در مقام دیگر می‌توان گفت که خداوند در قرآن سورهٔ احزاب فرموده «ما کانَ مُحَمّدٌ اَبا اَحَد مِنْ رِجالِکُمْ ولٰکِنْ رَسول اللهِ وَ خاتَمَ النَّبیّین» آنحضرت را رسول خدا و خاتم انبیاء معرفی فرموده نه خاتم رسولان تا مدلّ بر عدم بعثت رسول بعد از آنحضرت باشد زیرا در آیات قرآنیّه لفظ نبی در چند موضع مذکور و از آن معنی رسالت و بسط شریعت مستقلّه مقصود نشده‌است از جمله در سورهٔ حجّ آیهٔ ۵۲ می‌فرماید «وَ ما اَرسَلْنا مِنْ قَبلِکَ مِنْ رَسولٍ و لا نبیّ» و بدیهی است که نبی غیر از رسول است وگرنه ذکر هردو با هم لازم نبود وانگهی علمای اعلام بین نبوّت و رسالت فرق قائل شده‌اند از جمله ملاّ عبدالله معروف در مقدّمهٔ حاشیهٔ خود بر منطق تفتازانی به‌این قضیه تصریح کرده می‌گوید «اِنَّ الرَسولَ مَنْ اُرْسِلَ اِلَیهِ دینٌ وَ کِتابٌ» یعنی رسول کسی است که دارای شریعت مستقلّه و کتاب تازه باشد بخلاف نبی که مقام ترویج و تبیین دارد. پس معنی خاتم‌النّبییّن آنست که اوصیای حضرت رسول رتبه و مقامشان از نبوّت بالاتر و دارای رتبه ولایت و کشف و شهودند به‌خلاف رسولان قبل که خلفای آنها دارای مرتبهٔ نبوّت یعنی الهام و مشاهده در عالم رؤیا بودند و این بیان از قبل از کتاب الفرائد نقل شد.

ابو جعفر محمّدبن علیّ بن الحسین بن موسی بن بابویة القمی در صفحهٔ ۱۷ کتاب کمال‌الدّین و تمام النّعمة فی اثبات الغیبة و کشف الحیرة گوید راجع به نبوّت «اِنَّ الرّسُلَ الّذینَ تَقَدّموا قَبْلَ عَصْرِ نَبیّنا کانَ اَوصیاؤهُمْ اَنبیاءَ فَکُلُّ وَصِیٍّ قَامَ بِوَصِیّتِهِ حجتٍ تَقَدّمَهُ مِنْ وَقْتِ وَفاتِ آدم الی عصرِ نَبیّنا کان نبیّاوَ ذلکَ مثلُ وَصیّ آدمَ و کانَ شَیْثٌ اِبْنَهُ وَ کانَ نَبِیّاً و مِثْلُ وَصِیّ نُوحٍ کانَ سامٌ اِبْنَهُ وَ کانَ نَبیّاً و مِثْلُ اِبْراهیمَ و کانَ وَصیّهِ اِسحقُ اِبْنَهُ و کانَ نَبیّاً و مثلُ موسی کانَ وصیّهُ یَوشَعَ بنَ نونِ و کانَ نَبیّاً و مِثل عیسی کانَ وَصیّهُ شَمْعونَ الصّفا و کانَ نَبیّاً و اوصیاءُ نبیّنا لَمْ یَکونوا انبیاءَ لاَنَّ الله جَعَلَ مُحَمّداً خاتِماً لِهذِهِ الأُمَمِ کَرامَةً لَهُ وَ تَفْضیلاً فَقَد تَشاکَلَتِ الاَئمّةُ و الانبیاءُ بالوَصِیّةِ فالنّبیّ وَصیٌّ وَالوَصِیّ اِمامٌ وَالنَبِیُّ اِمامٌ و النّبیّ حُجّةٌ وَالوَصِیّ حُجّةٌ ...»الخ

و در سورهٔ المائده آیهٔ ۴۴ می‌فرماید.

«اِنّا اَنزَلنا التّوریةَ فیها هُدیً و نورٌ یَحکُمُ بِهِ النَبیّونَ الّذینَ اَسلَموا لِلّذینَ هادوا و الرّبانیّونَ وَالاحبارُ بما اَستَحفظوا مِن کِتابِ اللهِ و کانوا علَیهِ شُهَداءَ فَلا تَخشوا اَلنّاسَ و اخشونَ و لاتشتروا بآیاتی ثَمَناً قَلیلاً وَ مَنْ لَمْ یَحکُمْ بما اَنزَلَ اللهُ فاولئکَ هُمُ الکافرونَ». در این آیه از علمای یهود که قبول اسلام کرده‌اند به نبیّون تعبیر فرموده و از سایرین به‌ربّانیّون و احبار می‌فرماید ما فرو فرستادیم تورات که در آن هدایت و روشنائی بود و مطابق تورات حکم می‌کنند انبیائی‌که اسلام آوردند برای ملّت یهود و ربّانیّین واحبار که علمای یهود هستند به‌آنچه که نگاه داشته‌اند از کتاب‌الله و بر احکام و مندرجات کتاب شهادت داده‌اند پس از مردم

نترسید و از من بترسید و آیات مرا بقیمت کم خریداری نکنید و آنهائی‌که بخلاف آیات‌الله حکم می‌کنند از جمله کافرین هستند. بدیهی است که مقصود از نبیّون در این آیه صاحبان وحی و شریعت و کتاب نیستند زیرا در زمان ظهور خاتم انبیا نبیّ مبعوثی جز آنحضرت نبود که به حضرت مؤمن شود و اسلام را قبول کند و یهود را هدایت نماید و برای یهود از روی تورات به‌حقّانیت اسلام وحضرت رسول استدلال نماید بلکه مقصود از نبیّون نفوس منصفین بودند که از قوم یهود به حضرت رسول مؤمن و به‌هدایت قوم خود قیام کرده و به حقّانیّت حضرت رسول از تورات برای یهود وعلمای یهود که به‌ربّانیّون واحبار ملقّب بودند استدلال می‌نمودند پس حصر حکم نبی در داعی مبعوث من‌الله و حصر کلمهٔ خاتم در آخر که بعد از آن دیگری نباشد و از این معنی استدلال کردن که بعد از حضرت رسول پیغمبری از طرف خدا نخواهد آمد کلامی فارغ و بلادلیل است»

(درج لئالی هدایت جلد اوّل صفحهٔ ۱۳۰)

جناب حاجی احمد حمدی در کتاب تبیان و برهان چنین استدلال می‌فرمایند: «خالد گفت مگر نبی و رسول با هم فرق دارد؟ البته وقتی که نبوّت ختم شد رسالت نیز خاتمه خواهد یافت. زید گفت رسالت و نبوّت با هم فرق دارد و هر رسولی را نمی‌توان نبی دانست تا بگوئیم که از ختم نبوّت ختم رسالت لازم می‌آید بین رسول و نبی باصطلاح عموم و خصوص من وجه موجود است یعنی ممکن است شخص هم رسول و هم نبی باشد و ممکن است رسول باشد و نبی نباشد و ممکن است نبی

باشد و رسول نباشد و این مطلب را علمای امّت اسلامیّه مورد بحث و تحقیق قرار داده و بدان مقرّ و معترفند. خالد گفت آنچه در بین مسلمین معروف و مصطلح است آنستکه هر رسولی دارای نبوّت نیز هست و او را نبی هم می‌توان گفت آیا برخلاف این اصطلاح معروف عقیدهٔ دیگری هم در بارهٔ رسول و نبی و اختلاف آنان با هم موجود است؟ زید گفت اصطلاح معروفی‌که مذکور داشتی مورد اتّفاق آراء علماء در این خصوص نیست رأی بعضی از علمای اسلام اینستکه هر رسولی نبی نیز هست ولی در مقابل این رأی آراء مختلفهٔ دیگر نیز موجود است که به پنج قسم بالغ می‌باشد (۱)

و من اینک آراء پنجگانهٔ علما را در بارهٔ معنی رسول و نبی برای تو بیان می‌کنم.

۱ ـ نبی اعمّ از رسول ـ آنستکه جمعی از علماء گویند نبی اعمّ از رسول‌است یعنی هر رسولی را می‌توان نبی گفت ولی هر نبی را نمی‌توان رسول نامید و این رأی همان رأی مشهور است که تو آنرا اصطلاح معروف و عمومی و مورد اتّفاق جمعی علماء پنداشتی.

۲ ـ رسول اعمّ از نبی ـ آنستکه گویند رسول اعمّ از نبی است و این قول عکس قول اوّل است بنابراین هر نبی رسول است ولی هر رسولی نبی نخواهد بود.

۳ـ رسول و نبی هیچ فرقی ندارند ـ و بنابراین بین انبیای مرسل و غیر مرسل فرق و تمیزی نخواهد بود.

۴ ـ رسول و نبی مستقّل هستند ـ و هیچیک از روی حقیقت به دیگری

اطلاق نمی‌شود و اگر اطلاق شود از روی مجاز است زیرا گویند رسول به کسی اطلاق می‌شود که از طرف خداوند به کتاب و شرع مخصوص مستقّل مبعوث شود این گفتار چنانچه مشاهده می‌فرمائی عکس قول سوم است زیرا طرفداران قول سوم بهیچوجه فرق و امتیازی بین رسول و نبی قائل نبودند و قائلین به قول چهارم اساساً رسول و نبی را ممتاز و جدا از هم می‌شمارند و اطلاق یکی را بر دیگری جز از راه مجاز جایز نمی‌دانند.

۵ ـ برخی از رسول نبی نیز هستند و برخی نبی نیستند ـ و بعضی از انبیاء رسول هم هستند و بعضی رسول نیستند و این قول مورد اعتماد و اقرار اهل تحقیق است.

خالد گفت، آنچه از اکثر این آراء مختلفه بر می‌آید اینست‌که هر رسولی حتماً نباید نبی باشد و ممکن‌است شخصی رسول باشد و نبی نباشد زید گفت، آری بجز طرفداران قول اوّل و قول سوم سایرین که طرفداران سایر اقوالند چنین عقیده دارند که لازم نیست هر رسولی حتماً نبی هم باشد حال با وجود آراء مختلفهٔ علمای اسلام در بارهٔ رسول و نبی به‌حکم عقل سلیم نمی‌توان برای «کل رسول نبی» قدر و قیمتی قائل شد و آنرا مناط اصلی قرار داد و از سایر آراء چشم پوشید زیرا این مطلب موجب کفر و الحاد و خروج از دین اسلام نمی‌شود وگرنه باید تمام طرفداران سایر آراء مذکوره که از محقّقین و علمای اسلام هستند بواسطهٔ عدم اعتنای به‌قول کلّ رسول نبی از دین اسلام خارج باشند و به کفر و الحاد منسوب شوند و بدیهی است که

هیچکس در بارهٔ آنها چنین مطلبی نگفته و نمی‌تواند بگوید. بیان این مطلب آنست‌که اگر بگوئیم فرقی میان رسول و نبی نیست و کلّ رسول نبی صحیح‌است بنابراین کلمهٔ خاتم‌النّبیین دلالت بر انقطاع وحی و بعث رسول جدید و تشریع شریعت جدیده بعد از حضرت رسول (ص) خواهد داشت و از این‌جهت که این مطلب نصّ قرآن است اگر کسی بر خلاف آن اظهار عقیده کند ناچار از دین اسلام خارج و به کفر و الحاد منسوب خواهد گردید با آنکه جمعی کثیر از علمای اسلام را عقیده آنست‌که رسول و نبی با هم فرق دارد و کلمهٔ خاتم‌النبیّین دلیل بر انقطاع بعث رسول نیست و با اینهمه هیچکس آنانرا کافر و ملحد و خارج از دین اسلام ندانسته است و این خود دلیل‌است که قول کلّ رسول نبی در نظر عقل سلیم قیمت و ارزشی به سزا نداشته و ندارد وگرنه لازم بود مخالفین آن به کفر و زندقه منسوب شوند. خالد گفت، آری حقیقت بطلان قول کلّ رسول نبی و انقطاع بعث رسل که لازمهٔ آن قول است عقلاً در نهایت وضوح ثابت و مدلّل گردید. زید گفت تنها دلیل عقل بر بطلان این قول شهادت نمی‌دهد بلکه ادلّهٔ نقلیّه نیز بر بطلان این قول و لازمهٔ آن موجود است و جمعی از علمای معروف اسلام نیز ببطلان آن قائل و کتاب الهی قرآن مجید نیز بر این مطلب شاهد و گواه است و اینک من برای تو استدلال می‌کنم تا بطلان قول بتساوی رسول و نبی یعنی «کلّ رسولٍ نبیٌّ» و «کلّ نَبيٍ رسولٌ» و بطلان قول اعم بودن نبی از رسول و طرفداران «کلّ رسولٍ نبیٌّ» واضح و لائح گردد:

علاّمه ابوالبرکات نسفی در تفسیر خود مسمّی به «مدارک التّنزیل» در ذیل آیهٔ مبارکهٔ «و ما أَرسَلْنا مِنْ قبلِکَ مِن رسولٍ و لانبيٍ اِلاّ اِذا تَمَنّی...» (سورهٔ حجّ آیهٔ ۵۱) بلافاصله پس از نقل آیهٔ مزبوره می‌گوید قوله «و هذا دلیلٌ بیّن علی ثبوت التّغایر بین الرّسول والنّبی بخلاف ما یقوله البعض انّهما واحد و سئل النّبی عن الانبیاء فقال ماة الف و اربعة و عشرون الف فقیل کم الرّسل منهم فقال ثلاثماة و ثلاثة عشر جم غفیر و الفرق بینهما انّ الرّسول مَن جمع الی المعجزة الکتاب المنزل علیه والنّبی مَن لم ینزل علیه کتاب و انّما امر ان یدعو الی شریعة من قبله و قیل انّ الرّسول واضع الشّرع و النّبی حافظ شرع من قبله...» انتهی. مضمون بیان مزبور به فارسی چنین است که می‌فرماید «از آیهٔ مبارکهٔ و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لانبی بخوبی واضح و آشکار می‌شود که رسول و نبی با هم فرق دارند وگرنه خداوند هردو را دنبال هم ذکر نمی‌فرمود وآنانکه معنی رسول و نبی را یکی دانسته‌اند مخالف صریح قرآن معتقد شده‌اند. حدیثی هم از حضرت رسول (ص) روایت شده که از آن بخوبی آشکار می‌شود که رسول و نبی با هم فرق دارند و مضمون آن حدیث اینست‌که از حضرت رسول (ص) پرسیدند عدّهٔ انبیاء به چند نفر بالغ است فرمودند عدد انبیا یکصدو بیست و چهارهزار است پرسیدند یا رسول الله از این ۱۲۴۰۰۰ نفر چند نفرشان رسول بوده‌اند فرمود جمع کثیری بالغ بر ۳۱۳ نفر از آنها رسول بوده‌اند. فرق بین رسول و نبی آنست‌که اگر مبعوث من عندالله دارای معجزه و کتاب مستقّل باشد رسول است و اگر کتاب مستقّل بر

او نازل نشود و خلق را به شریعت قبل دعوت نماید نبی خواهد بود و برخی گویند واضع شرع جدید رسول نامیده می‌شود و حافظ و مروج شریعت قبل را نبی گویند». انتهی

ملاحظه فرما علاّمهٔ نسفی به استدلال آیهٔ مبارکه ثابت نموده که رسول و نبی با هم فرق دارند و بسیاری از مفسّرین به استناد آیهٔ مبارکهٔ مذکوره رسول و نبی را غیر از هم می‌دانند ولکن وجه استدلال را علاّمهٔ نسفی در ضمن بیان مزبور ذکر نکرده‌است هرچند برای این استدلال وجوهی می‌توان ذکر کرد ولی من در اینجا یک وجه استدلال را برای تو بیان می‌کنم و آن اینست‌که خداوند در آیهٔ مزبوره رسول و نبی را با حرف عطف به هم مرتبط فرموده و بدیهی است که معطوف و معطوف علیه باید مغایر هم باشند و با هم فرق داشته باشند فی المثل اگر بگوئی زید و زید آمدند بدیهی است که زید دوم غیر از زید اوّل‌است و حرف عطف مفید و معرّف این تغایر است. در آیهٔ مبارکهٔ مزبوره هم خداوند نبی را به رسول عطف فرموده و ناچار باید نبی غیر از رسول باشد و در ضمن حدیث نیز مشاهده فرمودی که حضرت رسول (ص) بین انبیا و رسل فرق گذاشتند و عدد انبیاء را بیشتر از عدد رسل ذکر فرمودند با اینهمه آیا می‌شود گفت طرفداران کلّ رسول نبی و کلّ نبی رسول که قائل به تساوی مدلول رسول و نبی هستند در گفتار خود صادقند؟ و اگر چنین بود می‌بایست عدد انبیا و رسل مطابق هم باشند پس چرا عدد انبیاء را رسول‌الله (ص) بیشتر از عدد رسل معین فرمودند؟ و این خود دلیل

است که رسول و نبی در مدلول مساوی نیستند. پس به استناد آیهٔ قرآن و حدیث نبوی ثابت کردیم که رسول و نبی تساوی در مدلول ندارند و غیر یکدیگرند حال از همین آیهٔ مبارکه نیز می‌توان ثابت کرد که اعمّ بودن نبی از رسول چنانچه عقیدهٔ برخی بر آنست نیز مقرون به صدق و صواب نیست زیرا خداوند در آیهٔ مبارکهٔ مزبوره ارسال نبی را بر ارسال رسول عطف فرموده بقوله تعالی «ما ارسلنا من قبلک من رسول و نبی ...» و از این معنی تغایر رسول و نبی لازم آید یعنی باید معطوف رسول نباشد و معطوف علیه هم نبی نباشد تا عطف در حمل خود واقع شود و ضمناً هردو از طرف خداوند باید مبعوث گردند چه که ما ارسلنا شامل هردو می‌باشد و اگر نبی اعم از رسول باشد چرا خداوند منّان در آیهٔ مزبوره معطوف علیه را رسول و معطوف را نبی نامید و این خود دلیلی‌است که «لَیْسَ کُلُّ رسولٍ نَبیّ» هر رسول نبیّ نیست و بین آن دو تغایر است و از این جهت یکی را نبی نامیده و دیگری را نبی ننامید و رسول فرمود. علّامهٔ آلوسی مفتی عراق در تفسیر خود مسمّی بروح‌المعانی در ذیل تفسیر آیهٔ مزبوره قائلین با هم بودن نبی از رسول را به این کلمات ردّ می‌نماید قوله «و انت تعلم انّ المشهور ... مع تعلّق الارسال بها...» انتهی

مضمون بیانات مزبوره به فارسی چنین است که فرموده مطابق قول مشهور در اصطلاح شرع نبی اعم از رسول است یعنی نبی آنست‌که بوحی الهی سرافراز گردد خواه مأمور به تبلیغ امر الهی باشد یا مأمور نباشد و رسول آنست‌که به وحی الهی سرافراز گردد و به ابلاغ امرالله

مأمور گردد ولی این سخن در مورد این آیه درست نیست چه که نبی در مقابل رسول ذکر شده بقوله تعالی «ما ارسلنا من قبلک من رسول و لانبی» و در چنین مواقع که عامّ در مقابل خاصّ مذکور شود باید مدلول عامّ غیر از مدلول خاصّ باشد و در این آیه هم نبی باید غیر از رسول باشد حال اگر گوئیم که نبی در این آیه که در مقابل رسول ذکر شده به معنی کسی است که مأمور به تبلیغ امرالله نیست ولی چون در اوّل آیه جملهٔ ما ارسلنا ذکر شده ناچار مدلول آن هم شامل رسول است و هم شامل نبی و بنابراین نبی هم مانند رسول به استناد جملهٔ ما ارسلنا ... مرسل خواهد شد ونبی مرسل همان رسول مأمور به تبلیغ امرالله خواهد بود بنابراین جنبهٔ اعمیّت نبی از بین خواهد رفت و اعمّ در مقابل اخصّ قرار نگرفته‌است. با آنکه طرفداران قول مشهور چنانچه گفتیم نبی را اعمّ از رسول می‌دانند و در آیهٔ مبارکه رسول و نبی در مقابل هم قرار گرفته‌اند البتّه وجهی دارد که طرفداران قول مشهور از تحقیق آن عاجزند و ما وجه مقابله را چنین بیان می‌نمائیم که مقصود از رسول کسی است که من عندالله مأمور تشریع شرع جدید باشد و نبی کسی است که مأمور به ترویج و نگاهبانی شریعت قبل باشد و به‌عبارت دیگر گوئیم رسول آنستکه دارای کتاب باشد و نبی آن است که کتابی از طرف خدا بر او نازل نشود و نیز مطالب دیگر هم می‌توان از این قبیل گفت و اصل مقصود آنست‌که وجه مقابلهٔ نبی و رسول در آیهٔ مزبوره تحقیق شود و در عین حال طوری باشد که هردو یعنی هم رسول و هم نبی مشمول ارسال من عندالله هم باشند ولی جامدیّتشان با

هم فرق داشته باشد تا نظر به‌فرق مزبور یکی موسوم به رسول و دیگری نبی خوانده شود» انتهی.

خالد عزیز بحث و گفتار ما در بارهٔ رسول و نبی باطناب کشید ولی بالاخره ثابت کردیم که قائلین به اعمّ بودن نبی از رسول و قائلین به تساوی مدلول رسول و نبی هردو راه خطا پیموده‌اند و قائلین بترادف رسول و نبی نیز از جادهٔ صواب منحرف شده‌اند و به ثبوت پیوست که «لیس کلّ رسول نبی». خالد گفت راستی که مطلب برای من از هرجهت واضح گردید و از روی قرآن مجید و اقوال و تحقیقات علمای معروف اسلام بر من ثابت و مدلّل گشت که هر رسولی نبی نیست و هرچند گفتار علماء در این خصوص با هم مغایر بود ولکن کتاب خدا و حدیث پیغمبر بفرمودهٔ حقّ منیع در حین بروز اختلاف یگانه مرجع است قوله تعالی «وَ اِن تَنازِعتم فی شَئی فَرَدوه اِلی‌اللهِ وَ الرَسولِ» یعنی هرگاه در بارهٔ امری کار به اختلاف و منازعه انجامید برای رفع نزاع و خلاف به کتاب خدا و فرستادهٔ خدا مراجعه کنید و برای من از روی کتاب الهی و حدیث نبوی ثابت و مدلّل گشت که لیس کلّ رسول نبی بنابر این جمله خاتم‌النّبیّین دلالت بر ختم و انقطاع بعث رسول ندارد زیرا هر رسولی نبی نیست تا از ختم نبوّت ختم رسالت هم لازم آید. زید گفت آفرین پس ختم شدن دورهٔ ارسال رسول دلیل بر استمرار فیض و عدم انقطاع بعث رسول در بین ابناء آدم می‌باشد. خالد گفت در بین مردم مصطلح و معروف‌است که اغلب برای تعبیر از رسول کلمهٔ نبی را بکار می‌برند و این مطلب در بسیاری از کتب هم دیده

می‌شود که از رسل و انبیا جمعاً به کلمهٔ انبیاء تعبیر می‌نمایند
رسول و نبی هردو را نبی می‌گویند و می‌نویسند «این از چه راه است:
زید گفت، چنانچه علاّمهٔ آلوسی فرموده بود این مطلب در بین مردم
شهرت یافته و اصطلاح شده‌است و در حقیقت غلط مشهوری‌است که
مردم آنرا صحیح پنداشته و اغلب استعمال می‌کنند علماء هم که در
کتب می‌نویسند هرجا که در بارهٔ رسول نبی اطلاق می‌کنند از راه
مجاز است و هرجا که در بارهٔ انبیا اطلاق نبی می‌کنند از راه حقیقت
است و مردم هم چون کلمه‌ای که جامع مدلول رسول و نبی هردو باشد
در دسترس ندارند از این‌جهت بجای حقیقت مجاز بکار می‌برند و
رسل را هم انبیا می‌خوانند. خالد گفت، رجا دارم که معنی ختم نبوّت
را برای من بیان کنی زید گفت، ما دیگر با نبوّت و ختم شدن آن
کاری نداریم زیرا آنچه لازم بود کاملاً بفهمیم و بدانیم عدم انقطاع
فیض و استمرار بعث رسل بود بنابراین چون علامات مدّعی صادق را
در نظر بگیریم هروقت به‌بینیم نفسی مدّعی شد که خداوند او را
برسالت مبعوث فرموده باید رسیدگی و تحرّی کنیم و به‌بینیم آیا
علامات مخصوصهٔ مدّعی صادق در او موجود هست یا نه؟ اگر موجود
بود البتّه ادّعای او را صادق می‌دانیم و احکام و اوامرش را از دل و
جان اطاعت می‌نمائیم و از هرچه نهی فرماید اجتناب می‌کنیم و
بهیچوجه در این مطلب که تحرّی مدعی صادق است احتیاجی به مسألهٔ
ختم نبوّت نداریم. انتهی»

(صفحهٔ ۱۴۵ تبیان و برهان فارسی)

خلاصه نبی در لغت غیبگو را گویند و در کتاب المنجد در ذیل لغت نبی می‌گوید: «اَلْمُخْبِرُ مِنَ الغَیبِ وَ الْمُسْتَقْبَلْ بِالِهَامِ مِنَ اللهِ» یعنی کسیکه ملهم به الهامات الهیّه بوده و از آینده و غیب سخن بگوید. از این لحاظ بیشتر به انبیای بنی‌اسرائیل اطلاق می‌شود زیرا انبیای بنی‌اسرائیل بوسیلهٔ رؤیا از امور آتیه خبر داده و وعود الهیّه را به مردم القاء می‌کردند از قبیل اشعیا و دانیال و حزقیال نبی و غیره، این انبیاء در ظلّ دیانت مقدّسهٔ تورات بوده و به‌ترویج احکام آن می‌پرداختند و ابداً دارای شریعت تازه نبودند ولی رسول به‌قول معروف بطوریکه مفصلاً در فوق مذکور گشت پیغمبران مستّقل را نامند که مستقیماً بوسیلهٔ امواج روحانی و اشعهٔ رحمانی با ذات منیع لایدرک الهی ارتباط داشته و دارای کتاب جدید و شرع جدید می‌باشند، احکام قبلیه را منسوخ کرده تعالیم جدیدی وضع می‌کنند و به‌طور خلاصه یحکم ما یرید و لا یسئل عما شاء می‌باشند.

مثلاً در مقامی حضرت رسول اکرم علمای امّت خود را افضل از انبیای بنی‌اسرائیل می‌شمارند و می‌فرمایند: عُلَماءُ اُمتّی اَفْضَلُ مِنْ اَنْبیاءِ بَنی اِسْرائیلْ» علمآی امت من از انبیای بنی‌اسرائیل با فضیلت‌ترند حال این انبیای بنی‌اسرائیل چه کسانی هستند که علمای اسلام فضیلتشان از آنها بیشتر می‌باشد آیا می‌توان این بیان را جز به انبیای بنی‌اسرائیل که در ظلّ شریعت مقدّسهٔ تورات به ترویج و تنفیذ آن می‌پرداختند به پیغمبری اطلاق کرد لاوالله.

ضمناً بعد از بحث فوق باید در نظر داشت که جمال قدم جلّ

ذکره‌الاعظم برای اینکه ابواب شکّ و ریب اهل ارتیاب کاملاً مسدود گردد در کتاب مستطاب ایقان نبی را به معنی اعم استعمال می‌فرمایند و این مسأله در قسمت آئینهٔ رحمن مفصّلاً مورد بحث قرار خواهد گرفت و حضرت مولی‌الوری در کتاب مستطاب مفاوضات رسول را نبی مستقل و نبی را نبی تابع می‌فرمایند و غرض ما در این فصل بحث در بارهٔ نبی تابع و نبی مستقّل یا رسول می‌باشد.

از مطالبی که اشارت رفت معنی نبی و رسول واضح شد و تفاوت آندو کما هو حقّه مشهود گردید حال به بیان منظور و حقیقت آیهٔ خاتم‌النّبییّن و حدیث لانبیّ بعدی می‌پردازیم.

منظور از نبی بیشتر انبیای بنی‌اسرائیل می‌باشند که در عالم رؤیا اشعهٔ شمس حقیقت به مرآت قلوب صافیهٔ آنان تابیده و وعود و بشارات الهیّه در ضمائر فؤادشان منعکس می‌گردد و به بیان اخبار مستقبل ناطق می‌گشتند و اینها گروهی بودند که ابداً اسم و رسمی نداشته و از میان مردم برمی‌خواستند و به تبشیر و تحذیر امّت اسرائیل می‌پرداختند و در عالم رؤیا به حقایقی ملهم می‌شدند که اغلب خود از درک معانی آن عاجز بودند چنانکه دانیال نبی در باب دوازدهم از کتاب خود می‌گوید:

«پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر ایستاده بودند و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت انتهای این عجایب تا به کی خواهد بود و آن مرد ملبس به کتانرا ... شنیدم که

دست راست و دست چپ خود را به سوی آسمان برافراشته بحیّ ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود ... و من شنیدم اما درک نکردم پس گفتم ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود او جواب داد که ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده‌است».

از این بیان حضرت دانیال چنین استنباط می‌شود که خود آنحضرت از درک حقیقت رؤیای خود عاجز و ناتوان بوده‌است. با ظهور حضرت رسول اکرم علیه الاف التّحیّة و الثّناء مقام نبوّت به وصایت تبدیل یافت و به جای کذا رأیتُ فِی الرّؤیا،کَانّی أشاهِدُ وَ کَانّی أَری ثابت و محقق گردید و حضرت امیرالمؤمنین به بیان مَن کُنتُ مَوْلاه فَهذا علیٌّ مَولاه که از فم مطهّر حضرت رسول جاری شد به وصایت آنجناب منصوب گردید و رسماً به جانشینی آنحضرت انتخاب شد و معنی خاتم‌النّبیّین و حدیث لانبیّ بعدی واضح و آشکار گردید. با ظهور شمس حقیقت شب دیجور به پایان رسید و هنگام رؤیا و مشاهدت فرا رسید اینست که حضرت رسول به خاتم‌النّبیّن مخاطب گشت و من فی‌الامکان را از عظمت مقام و اهمّیت مقال مطّلع و آگاه ساخت و ائمّة اطهار علیهم الاف التّحیّة و الثّناء را مقامی رفیع‌تر و مرتبتی بالاتر عنایت کرده و رؤیا را به مشاهده مبدّل فرمود اینست منظور و مقصود از «خاتم‌النّبیّین» و حدیث «لانبیّ بعدی».

خـــاتـــم

بعضی از ناشرین نفحات و نویسندگان ارجمند را در بارهٔ لغت خاتم نظری است که ممکن است طالبین حقیقت را نافع افتد و سالکین سبیل تبلیغ را مفید واقع شود به‌همین جهت بدو شرح از دو استدلالیّه اشاره می‌شود.

جناب حاجی احمد حمدی می‌فرمایند:

«زید گفت، خالدا تو کلمهٔ خاتم را چطور تلفّظ می‌کنی؟ به فتح تا یا بکسر تا خاتَم یا خاتِم؟ خالد گفت من خاتَم بفتح تاء تلفّظ می کنم. زید گفت بنابراین معنی انگشتری خواهد بود که برای زینت به‌کار می‌رود و معنی خاتم النّبییّن چنین می‌شود که حضرت محمّد رسول‌الله (ص) زینت پیغمبران است چنانچه علاّمهٔ شوکانی که حافظ قرآن مجید و از جمله محدّثین بشمار است در تفسیر خود که بنام فتح‌القدیر موسوم ساخته در تفسیر خاتم‌النّبییّن چنین فرموده‌است قوله ره: «وَقَرَءَ الجُمْهُورُ خاتِم بِکَسْرالتّاء و قَرَءَ عاصِمُ بِفَتْحِهَا وَ مَعنیِ القِرائَةِ الاولی اِنّه خَتَمهُم اَیْ آخَرُهُم و مَعنیِ القَرائَةِ الثّانیة اِنّهُ صارَ کَالخَاتَمِ لَهُمُ الّذی یَتَخَتَمُونَ بِهِ و یَتَزَیَّنُونَ بکورِ مِنْهم» انتهی. یعنی کلمهٔ خاتم را جمهور قرّاء بکسر تاء (خاتِم) قرائت کرده‌اند و عاصم آنرا خاتَم به فتح تاء قرائت کرده‌است خاتِم بکسر تاء که قرائت جمهور است به‌معنی ختم و آخر است یعنی حضرت محمّد (ص) آخر انبیاست و خاتم به فتح تاء

که قرائت عاصم است یعنی زینت و انگشتریست یعنی حضرت رسول (ص) مانند خاتم و انگشتری زینت انبیا می‌باشد و سلسلهٔ نبوّت بوجود آن حضرت زینت یافته‌است» انتهی.

چنانچه مشاهده کرده قرآن مجید عموماً مطابق قرائت عاصم یعنی خاتَم به فتح تاء اعراب شده و به‌طبع رسیده‌است و قرّاء امصار نیز عموماً قرائت عاصم را پذیرفته و خاتَم قرائت نموده‌اند و از جمله مطالبی که این معنی را تأیید می‌کنند و قرائت عاصم را رجحان می‌بخشد مطلبی است که علاّمهٔ سیوطی در تفسیر خود مسمّی به‌درّالمنثور ذکر نموده‌است قوله ره: «اَخرَجَ أبنُ الانباری فی المَصاحِفِ عَنْ ابنِ عَبدِ الرّحمنِ السّلمی قَالَ کُنتُ اَقرَءُ الحَسَنْ و الحُسَیْنْ فَصترینَ عَلیّ بْنِ أبیطالِبِ رَضیالله عَنْهُ و انا اَقْرئُهُما خاتِم فقالَ اِقْرئْهُما خاتَمْ النّبیینَ بِفَتْحِ التّاء وَ حَسَبُک فی عَلیّ کَرّم اللهِ وَجْهَهُ مَعرفَةُ القُرآن» انتهی. یعنی ابن انباری در مصاحف از ابن عبدالرّحمن السلمی حکایت کرده که گفت من به حضرت حسین و حسن (ع) قرآن را می‌آموختم و آیهٔ رسول‌الله و خاتم‌النّبییّن را به کسر تاء خاتِم تلفّظ و قرائت می‌کردم در آن میان حضرت علی بن ابیطالب (ع) بر من گذر فرمود و قرائت مرا شنیده به‌من فرمود خاتَم النّبییّن به فتح تاء قرائت کن و به آنها بیاموز که خاتَم تلاوت کنند و بدیهی است که فرمایش حضرت علی (ع) حجّت است زیرا آنحضرت را در قرائت و تفسیر قرآن مجید معرفتی کامل حاصل است» انتهی. و نیز جلال‌الدّین سیوطی در تفسیر درّالمنثور از ابن ابی شبیه روایت کرده که گفت عایشه رضی‌الله عنها زوجهٔ حضرت رسول

فرمود«قولوُا خَاتَمَ النّبيينَ «بفتح تاء» و لا تَقولوا لا نبیّ بَعْدَهُ» یعنی حضرت رسول (ص) را خاتَمِ‌النّبیّین به‌فتح تاء که زینت انبیاست بنامید و نگوئید که نبی دیگری بعد از آنحضرت نمی‌باشد انتهی. این بیان عایشه زوجهٔ رسول (ص) دلیلست که خاتَمِ‌النّبیّین به‌معنی آخر انبیا نیست بلکه بفتح تاء و به‌معنی زینت انبیاست زیرا فرموده لاتقولوا لا نبی بعده و این گفتار عایشه (رض) مخالف با حدیث نبوی «لانبی بعدی» نیست زیرا خطاب حضرت رسول (ص) در حدیث مزبور راجع به حضرت علی بن ابیطالب کرّم‌الله وجههٔ می‌باشد قوله (ص) «اما ترخی اَنْ تَكِونَ مِنّی بِمَنْزِلَةِ هَرونَ مِنْ موُسی اِلاّ اَنّهُ لا نَبیّ بَعْدی». حضرت رسول به علی بن ابیطالب (ع) فرمودند آیا نمی‌پسندی که مقام و درجهٔ تو نسبت به من مانند مقام هرون نسبت بموسی باشد جز اینکه بعد از من نبی نیست و مقصود حضرت رسول (ص) آن بود که پس از من بلافاصله نبی نخواهد بود و این بیان‌را حضرت رسول (ص) از آنجهت فرمودند که مردم خیال نکنند بعد از حضرت رسول (ص) حضرت علی بن ابیطالب (ع) نبی خواهد بود چنانچه هرون (ع) اگر زنده می‌ماند بعد از حضرت موسی (ع) نبی محسوب بود این بود معنی خاتم‌النّبیّین که در آیهٔ قرآنیّه نازل شده و ملاحظه می‌نمائی که در آیهٔ مزبوره بهیچوجه اشاره و یا تصریحی به انقطاع وحی و خاتمه یافتن بعث انبیا و رسل موجود نیست. (صفحهٔ ۱۴۲ کتاب تبیان و برهان)

جناب اشراق خاوری در کتاب درج لئالی هدایت می‌فرمایند: «و نیز از طریق اهل سنّت روایت شده که پیغمبر فرمود «اَنا آخَرالاَنبیاء» این

حدیث هم دلیل عدم تجدید دین و عدم بعث رسول بعد از خاتم انبیا نیست زیرا اوّلاً معنی آخریّت را در ایقان فرموده‌اند که ... و ثانیاً حدیث مزبور تتمه دارد که پیغمبر فرمود «أنا آخرُ الأنبیاءَ و مسجِدی هذا آخَرُ المساجِدِ» اگر آخر به معنی خاتمه باشد پس مسجد پیغمبر هم خاتمهٔ مسجدها است و معنی آن می‌شود که بعد از مسجد من هیچ مسجدی در روی زمین بنا و ایجاد نمی‌شود با آنکه هزاران مسجد در عالم است وانگهی لفظ خاتم را چون به لغت مراجعه کنیم چنین معنی می‌کنند «الخَاتَم و الخاتِم بالکسرِ والفَتْحِ مَا یُخْتَمُ بِهِ» (المنجد در ذیل ختم) یعنی خاتِم و خاتَم بکسر و فتح تاء چیزیست که به آن اشیاء را مهر می‌کنند. و مقصود از مهر امضاء و تصدیق است و نظر به معنی لغوی معنی خاتم‌النّبیّین چنین می‌شود که حضرت محمّدتصدیق کنندهٔ انبیای سلف بوده زیرا در قرآن مجید به نبوّت عیسی و موسی و سایر انبیا اعتراف و همه را من عندالله معرّفی و کل را تصدیق فرمود وبر اثر تصدیق آنحضرت بت‌پرستان عرب که منکر انبیای قبل بودند نسبت به آنان مصدّق شدند و یهود که منکر مسیح بودند پس از قبول اسلام مؤمن به مسیح شدند و به همین قیاس از طریق شیعه از قول حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خطبه‌ای روایت شده و آن خطبه را مجلسی در سیزدهم بحار نقل فرموده حضرت امیر در آن خطبه می‌فرماید: «أنا أمیرُ المؤمِنینَ وَ یَعْسُوبُ المُتّقینَ وَ آیةُ السّابِقینَ وَ لِسانُ النّاطِقینَ وَ خَاتَمُ الوَصیینَ وَ وارِثُ النّبیّینَ وَ خَلیفَةُ رَبِّ العالَمینَ» (صفحهٔ ۳۲۳) یعنی منم امیرالمؤمنین و منم سلطان متّقیان و رجعت گذشتگان

و زبان ناطقین و منم خاتم وصیین و وارث نبیین و نمایندهٔ پروردگار عالمیان. اگر بنا به قول علمای شیعه لفظ خاتم‌النّبیین به معنی آخر باشد که پس از آن دیگر پیغمبری نباید بیاید ناچار خاتم الوصیین هم به معنی آخر اوصیاست که پس از او وصیّ دیگری نباید بیاید و این معنی منجرّ به انکار وصایت حضرات ائمّهٔ اطهار پس از حضرت امیرالمؤمنین می‌گردد. نعوذ بالله من هذالقول، در این مقام هر معنائی که شیعیان برای جملهٔ خاتم‌الوصیین خطبهٔ مزبوره قائل شوند همان معنی نیز برای خاتم‌النّبیین مجری خواهد بود و امثال مضمون خطبهٔ مزبوره احادیث بسیار دارد که خاتم الوصیین به حضرت امیر علیه‌السّلام اطلاق فرموده و از جمله در صفحهٔ ۲۴۰ و ۳۲۷ و ۳۵۹ و ۳۴۶ بحار فارسی و سایر مواضع مذکور است و نصّ حدیث مذکور در صفحهٔ ۲۴۰ بحار فارسی در این مقام برای نمونه ذکر می‌شود: علاّمهٔ مجلسی در کتاب بحار سیزدهم در صفحهٔ معیّنهٔ مزبوره از تفسیر عیّاشی نقل می‌فرماید از امیرالمؤمنین فرمود برادرم رسول خدا فرمود که من خاتم هزار پیغمبرم و تو خاتم هزار وصی و از این حدیث به‌خوبی معنی خاتم نبیین و وصیین به دست می‌آید. در تفسیر صافی نیز این حدیث وارد است». انتهی (صفحهٔ ۱۳۱ درج لئالی هدایت جلد اوّل)

خلاصه نظر بعضی از ناشرین نفحات‌الله و مصنّفین محترم بر این است که خاتَم به فتح تاء بوده و بمعنی مُهر و زینت و یا انگشتر می‌باشد و ابداً به مفهوم خاتمیّت نمی‌باشد و خاتَمُ الأنبیاء یعنی مصدّق انبیاء قبلی یا زینت و انگشتر انبیاء می‌باشد.

امـــام

حجاب دیگر که باعث بُعد عدّه‌ای از شیعهٔ مسلمین گردیده و آنها را از مشاهدهٔ شمس حقیقت محروم کرده کلمهٔ امام می‌باشد و یاران و حامیان امر عزیز که در سبیل خدمت سالک و به تبلیغ امرالله و اعلاء کلمة الله قیام نموده‌اند شاهد این کلام می باشند. امروزه اغلب متحرّیان حقیقت بدون مقدّمه سؤال می‌کنند اوّل بگوئید این شخص امام است یا پیغمبر؟

اگر اظهار شود حضرت باب مقام رسالت داشتند فی‌الحین اعتراض کنند که ما منتظر امام هستیم نه پیغمبر و چون گفته شود آنحضرت مقام امامت داشتند(۲) گویند امام نباید صاحب کتاب باشد بلکه باید در ترویج و تنفیذ آیات قرآنیّه و فرائض اسلامیّه حصر همّت نماید لذا بد نیست اگر مختصری راجع به لغت امام بحث شود تا این تفسیر سقیم و اشتباه عظیم واضح و مبرهن گردد.

المنجد در ذیل لغت الامام می‌گوید: لِلْمُذَكَّرِ وَ الْمُؤَنَّثِ مَنْ يُؤْتَمُّ أی يُقْتَدى بِهِ ج. أَيِمَّة وَ أَئِمَّة، الْخَيطُ يَمُدُّ عَلَى الْبَناءِ لِيُبْنَى مُسْتَقيماً. الطَّريقُ الواضِحُ» امام برای مؤنّث و مذکّر استعمال شده و کسی را گویند که به او اقتدا شود. ریسمان بنائی. طریق واضح و غیره.

حضرت ابی‌الفضائل روحی له الفدا بیان بستانی را در کتاب محیط المحیط راجع به امام نقل کرده می‌فرمایند:

«امام کسی را گویند که به او اقتدا کرده شود از قبیل رئیس و غیره خواه مرد باشد یا زن و از این قبیل است کلمه (قَامَت الاِمامُ وسطهنّ) یعنی لفظ امام بر مؤنّث اطلاق شده و امام در کتب معقول فخرالدّین رازی را گویند و در کتاب اصول امام الحرمین ابوالمعالی جوینی را و نزد متکلّمین خلیفهٔ رسول است در اقامهٔ دین و نزد محدّثین محدّث و یا شیخ محدّثین است و نزد قرّاء قرآن و مفسّرین و غیر ایشان یکی از قرآنها است که صحابه به امر عثمان نوشتند و امام ریسمان بنّائی را گویند که بنایان بربنا کشند و بدان بنا نمایند و هم امام ناحیه از نواحی ارض را گویند و طریق و قیّم و مصلح امر را نیز گویند وقرآن مجید و پیغمبر و خلیفه و سردار لشکر را نیز امام گویند. انتهی»

این بود معانی مختلفه که توسط علمای لغت برای امام ذکر شده و حال به معانی موجوده در قرآن راجع بلغت امام اشاره می‌شود: در سورهٔ هود آیهٔ ۲۰ می‌فرماید:

«وَ مِنْ قَبْلِهِ کِتابُ موسی اِماماً وَ رَحمَةً» یعنی و از قبل کتاب موسی امام و رحمت بود. ملاحظه می‌شود که لغت امام به کتاب اطلاق شده و این آیه در سورهٔ احقاف آیهٔ ۱۱ نیز ذکر شده و در مقام دیگر امام را برای علمای گمراه و اکابر کفّار استعمال کرده‌اند. در سورهٔ قصص آیهٔ ۴۱ می‌فرماید:

«وَ جَعَلْناهُم اَئِمَةً یَدْعُونَ اِلیَ النارِ» یعنی آنها را امامهائی قرار دادیم که به طرف آتش دعوت می‌کنند» و در مقام دیگر به حضرت ابراهیم که صاحب کتاب و شرع مستقل بوده اطلاق شده. در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۱۸

میفرماید: «وَ اذا اَبتَلَی اِبرٰهیمَ رَبّهُ بِکَلِماتٍ فَاَتَمّهُنّ اِنّی جَاعِلُکَ لِلنّاسِ اِماما» یعنی و چون پروردگار ابراهیم را به کلمات آزمود و به اتمام رساند گفت تو را برای مردم امام قرار می‌دهیم. و چون ذکر جمیع آیات قرآنیه در بارهٔ امام در این مختصر نگنجد لذا به همین آیات اکتفا شد.

حال دیدهٔ انصاف لازم است تا بطلان مطلبی که بعضی‌ها بدان متمسّک شده‌اند و امام فقط کسی را می‌دانند که در ظلّ شریعت اسلام به ترویج و تبیین آیات الهی پردازد مشاهده نماید و از وادی ضلالت به شاهراه هدایت قدم گذارد. قرآن مجید پیغمبر مستّقل را امام خواند پس چگونه می‌گویند امام نمی‌تواند کتاب داشته باشد در صورتیکه احادیث اسلامی و اخبار نبوی به‌صراحت تامّه اعتراف دارند که قائم باید دارای کتاب جدید و حکم جدید و شریعت جدید باشد و این موضوع در قسمت تجدید شریعت مفصّلاً بحث خواهد شد. پس معلوم شد که اوّلاً امام می‌تواند کتاب داشته باشد و تشریع شریعت جدید بنماید زیرا بر پیغمبران نیز اطلاق گردیده و در ثانی حضرت نقطهٔ اولی امام دوازدهم و قائم موعود می‌باشند که بموجب احادیث معتبره و روایات متعدّده باید دارای کتاب جدید و شریعت جدید باشند.

قیـــامـــت

چنانکه از قبل اشاره شد گروهی از علمای اسلام دو حدیث معروف دیگر را دلیل ادّعای خود قرار داده و منکر تجدید شریعت و نسخ آئین اسلام گردیدند و آن دو حدیث معروف عبارتند از:

الف ـ «حَلالُ مُحَمَّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ القیمَةِ وَ حَرامُهُ حَرامٌ اِلی یَوْمِ القِیمَةِ» یعنی حلال محمّد و حرامش تا به قیامت خواهد بود.

ب ـ «لا کِتابَ بَعْدَ کِتابی‌ولا شَریعَةَ بَعْدَ ش ی اِلی یَوْمِ الْقِیمَةِ» یعنی کتابی بعداز کتاب و شریعتی بعد از شریعت من تا قیامت نخواهد بود.

این دو حدیث را متمسّک شدند و از عرفان مظهر حقّ محروم ماندند و فراموش کردند که حضرات ائمّهٔ اطهار علیهم آلاف التّحیّة و الثّنا می‌فرمایند: «اِذا قامَ الْقائِمُ قامَتِ الْقِیامَةُ» چون قائم قیام نماید قیامت ظاهر شود و میقات این دو حدیث تا یوم قیامت است و چون قیامت فرارسد حلال محمّد و کتاب او منسوخ خواهد شد چه که منظور از قیامت قیام قائم است. راجع به قیامت این بیان احلی در کتاب مستطاب ایقان نازل: «و این لقا میسّر نشود برای احدی الاّ در قیامت که قیام نفس‌الله است به مظهر کلیّهٔ خود و اینست معنی قیامت که در کلّ کتب مسطور و مذکور است و جمیع بشارت داده شده‌اند به‌آن یوم حال ملاحظه فرمائید که آیا یومی از این یوم عزیزتر و بزرگ‌تر و معظم‌تر تصوّر می‌شود که انسان چنین روز را از دست بگذارد و از فیوضات این یوم که بمشابهٔ ابر نیسان از قِبَلِ رحمن در جریان است خود را محروم نماید و بعد از آنکه به‌تمام دلیل مدلّل شد که یومی اعظم از این

یوم و امری اعزّ از این امر نه چگونه می‌شود که انسان به حرف متوهّمین و ظانین از چنین فضل اکبر مأیوس گردد و بعد از همهٔ این دلائل محکمهٔ متقنه که هیچ عاقلی را گریزی نه و هیچ عارفی را مفرّی نه آیا روایت مشهور را نشنیده‌اند که می‌فرماید: اِذا قَامَ الْقائِمُ قَامَتِ القِیمةُ و همچنین ائمهٔ هدی و انوار لاتطفی هَلْ یَنْظُرُوْنَ اِلاّ اَنْ یَأتیهم الله فی ظُلَلٍ مِنَ الغِمَام که مسلّماً از امورات محدثه در قیامت می‌دانند به‌حضرت قائم و ظهور او تفسیر نموده‌اند پس ای برادر معنی قیامت را ادراک نما و گوش را از حرفهای این مردم مردود پاک فرما. اگر قدری بعوالم انقطاع قدم گذاری شهادت می‌دهید که یومی اعظم از این یوم و قیامتی اکبر از این قیامت متصّور نیست و یک عمل در این یوم مقابل است با اعمال صدهزار سنه بلکه استغفرالله از این تحدید زیرا که مقدّس است عمل این یوم از جزای محدود و این همج رعاع چون معنی قیامت و لقای الهی را ادراک ننموده‌اند لهذا از فیض او بالمرّه محجوب ماندند». (صفحهٔ ۱۱۶ سطر ۴)

جناب ناطق در بارهٔ قیامت می‌فرمایند:

«و اما جواب از قضیهٔ حَلالُ مُحَمّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ القِیامَةِ آنست که مراد از قیامت ظهور قائم است به‌موجب تفسیر آیات و نصّ اخبار من‌جمله در جلد سیزدهم بحار صفحهٔ ۵۰ عَنِ المَفْضَلِ بْنِ عُمَر قَالَ سَئَلْتُ سَیّدی الصادِقْ هَل لِلْمَامُوْلِ الْمُنْتَظَرِ المَهْدی مِنْ وَقْتٍ مُوَقّتٍ یَعْلَمَهُ النّاسْ فَقالَ حَاشَ اللهُ اَن یُوقّتَ بِوَقْتٍ یَعْلَمُهُ شیعَتَنَا. قُلْتُ یَا سَیّدی وَ لِمَ ذَاکَ قَالَ لاَنّهُ الْسَاعَةَ الّتی قَالَها اللهُ تَعالی وَ یَسْئلوُنَکَ عَنِ السّاعَةِ اِیّانَ مُرْساهَا

قُلْ عِلْمَهَا عِنْدَ رَبّی لا یُجلّیهما لِوَقْتِهَا اِلاّ هُوَ» یعنی از مفضل رسیده که پرسیدم از حضرت صادق که چرا برای ظهور قائم وقتی معین نشده فرمودند به‌جهت اینکه ظهور قائم همان ساعت و قیامتی است که در قرآن می‌فرماید علم آن نزد پروردگار است که کسی بجز پروردگار وقت او را آشکار نمی‌کند و بعد از آن حضرت صادق اغلب آیاتی را که ذکر ساعت در آن شده تلاوت فرمودند که مراد از ساعت یوم ظهور است حتّی آیهٔ اقتربت السّاعة و انشقّ القمر»

(صفحهٔ ۸۹ سطر ۴ مناظرات دینیه)

جناب اشراق خاوری می‌فرمایند: «جز آنچه ذکر شد احادیث دیگری نیز وارد که سبب اعتراض و اعراض ائمّهٔ اسلامیّه است از قبیل حدیث «حَلالُ مُحَمّدٍ حَلالٌ اِلی یَوْمِ القِیامَةِ وَ حرامه حرام الی یوم القیامة» و حدیث «لا کِتابَ بَعْدَ کِتابی وَ لا شَریعَةَ بَعْدَ شَریعَتی اِلی یَوْمِ القِیمَةِ» ولکن جواب اینگونه احادیث نیز از خود آنها واضح و در نصّ آن احادیث مذکور است زیرا همه را محدود و موقّت تا یوم‌القیمة فرموده زیرا می‌فرماید حلال و حرام جاریست تا روز قیامت و از قبل ذکر شد که ائمّهٔ اطهار جمیع الفاظ قیامت و ساعت و غیره را به ظهور قائم تفسیر فرموده‌اند و در حقیقت حضرت رسول در احادیث مزبوره اشاره به تجدید شریعت فرموده و دوران اسلام را موقّت و محدود به‌ظهور قائم موعود قرار داده چه جملهٔ الی یوم القیمة خود دلیل کافی بر اجرای احکام اسلامیّه تا آن روز است و مفهوم آنکه در روز قیامت و ظهور موعود اسلام دیگر کتاب و شریعت و حلال و حرام اسلام مجری نیست

و احکام بدیعهٔ جدیده بوسیلهٔ ظهور موعود مجری خواهد گردید. شیخ محی‌الدّین عربی در باب ۴۶۲ فتوحات مکّیه می‌فرماید: قَدْ خَتَمَ اللهُ بِشَرْعِ مُحَمَّدٍ جَمیعَ الشَّرایِعِ فَلا رَسُولَ بَعْدَهُ یَشْرَعُ وَ لا نَبیَّ بَعْدَهُ یُرْسِلَ اِلَیْهِ بِشَرْعٍ یَتَعَبَّدُ بِهِ فی نَفْسِهِ اِنَّما یَتَعَبَّدُ النّاسُ بِشَریعَتِهِ اِلی یَوْمِ القِیمَةِ یعنی خداوند به شریعت اسلام جمیع شرایع را ختم فرمود و هیچ شریعت و پیغمبری پس از وی تا روز قیامت نخواهد آمد و مردم تا روز قیامت مأمور به اتّباع احکام او هستند و بدیهی است که موافق نصوص صریحهٔ ائمّه که از قبل مفصّلاً ذکر شد مقصود از یوم‌القیمة ظهور قائم موعود است نه قیامت موهومه‌ای که ناس باهواء خود خلقت کرده‌اند و برای تفصیل برسالهٔ مبارکهٔ ایقان مراجعه شود».

(صفحهٔ ۱۳۰ سطر ۷ درج لئالی هدایت جلد اوّل)

هرچند احادیث فراوان راجع به این موضوع موجود که مقصد از قیامت قیام قائم است و جمیع آیات شریفه در بارهٔ قیامت راجع به قیام قائم می‌باشد ولی چون ذکر آن در این مقام موجب اطناب کلام می‌گردد صرفنظر می‌شود و به همین مختصر اکتفا می‌شود و مطالعهٔ مفصّل آنرا به کتب احادیث محوّل می‌نماید. خلاصه چون حضرت نقطهٔ اولی ادّعای قائمیّت فرمودند به قیام ایشان قیامت اسلام فرا رسید و به ظهور آن حضرت میقات دو حدیث فوق آشکار و مصداق احادیث الهیّه ظاهر گردید.

تجدید شریعت

حال که معانی خاتم‌النّبیّین و حدیث لانبیّ بعدی و دو حدیث دیگر معلوم شد به‌بیان مدّعای خود می‌پردازیم که نه فقط حضرت رسول اکرم (ص) آخرین رسول نیستند و آئین مبین اسلام آخرین ورق کتاب الهی نمی‌باشد بلکه به‌موجب بشارات قرآن مجید و اخبار معتبرهٔ ائمّهٔ اطهار علیهم الاف التّحیّة و الثّناء این کتاب را ورق آخر نه و این بساط را زمان ختام نیست. بحر فیض الهی دائماً موّاج است و ید عنایت غیبی پیوسته در کار تا بشر را تربیت نماید و به اوج رفعت و عزّت رساند. قرآن مجید و احادیث اسلامی به‌صراحت تامّه ظهور امری جدید و شریعتی بدیع را اخبار نموده و مسلمین را برای درک لقای محبوب امکان تشویق و ترغیب فرموده‌اند. برای رفع شبهات موجود و کشف حجبات معدود بعضی از آیات قرآنیّه و احادیث معتبره درج می‌گردد تا صاحبدلان را به شاطی بحر عرفان رساند و طالبین حقیقت را به وصال محبوب نائل گرداند. حضرت پروردگار برای سعادت ناس و هدایت مردم پیغمبرانی مبعوث می‌فرماید و هیچ قوم و ملّتی را از این موهبت عظمی و رأفت کبری محروم نمی‌فرماید و در قرآن مجید مکرّر به این مطلب اشاره شده: سورهٔ فاطر آیهٔ ۲۲ و نحل آیهٔ ۳۸ و یونس آیهٔ ۴۸ و حج آیهٔ ۶۷ شاهد صادق این گفتار است و برای مطالعه آیهٔ ۴۸ سورهٔ یونس ذکر می‌شود که می‌فرماید: وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ

رَسُولٌ و اذا جاء رَسولُهُمْ قُضیَ بِینَهُمْ بِالقِسطِ و هُمْ لا یَظْلَمونَ» یعنی و برای هر امتی رسولی‌است پس چون آمد رسول ایشان حکم کرده‌شود میان ایشان به‌عدالت و آنها ستم‌کرده نشوند.

خلاصه برای هر امّت رسولی لازم است تا آنها را به‌شاهراه هدایت دلالت نماید و به‌اوج ترقّی و تعالی رساند ولی چون مدّتی بگذرد مقتضیات زمان تغییر و تبدیل یابد، اجل امّت فرارسد و پیغمبر جدید مبعوث شود و امتی تازه تأسیس نماید.

در سورهٔ یونس آیهٔ ۵۰ و اعراف آیهٔ ۳۲ میفرماید:

«لِکُلِّ اُمَةٍ اَجَلٌ اِذا جاءَ اَجَلُهُمْ لا یَستَاخِرونَ سَاعَةً وَ لا یَستَقْدِمُونَ» یعنی هر امتی را اجلی‌است چون اجل موعود فرا رسد ساعتی تقدّم و تأخّر نتوانند. حال به موجب نصّ صریح قرآن مجید امّت اسلام را اجلی مقدّر شده که چون زمانش سپری شود موعود جدید ظاهر گردد و امّتی تازه تأسیس نماید. عدّه‌ای را گمان چنان که منظور از امّت در آیهٔ مذکوره دوران حیات افراد است چون سپری شود به‌عالم دیگر شتابد ولی این گمان وهم صرف و باطل محض است و به دو دلیل محکم و بیان مبرم می‌توان بطلان این فکر را اثبات کرد و محقّق نمود که منظور از امّت فرد نیست بلکه جماعت است:

۱ ـ در سورهٔ یونس آیهٔ مقدّم می‌فرماید: وَلِکُلِ اُمَةٍ رَسولٌ اِذا جَاءَ رَسولُهُم قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالقسطِ» معلوم است که منظور فرد نیست چه که فرد را رسولی لازم نه و رسول و پیغمبر برای جماعت است نه فرد و بعد از این آیه می‌فرماید: «وَلِکُلِّ اُمَةٍ اَجَلٌ اِذا...» در آیهٔ ثانی نیز معنی

امّت مربوط به آیهٔ ماقبل می‌باشد و چون آیهٔ ماقبل به‌جمع اطلاق شده پس دلیلی است واضح و برهانی است قاطع که منظور از اجل اجل ملّت وجماعت است نه فرد.

۲ ـ درست است که در قرآن مجید لفظ امّت بر فرد نیز اطلاق شده ولی تمام ضمائر و صفات منسوب به او نیز مفرد می‌باشد مثلاً در سورهٔ نحل آیهٔ ۱۲۱: «اِنّ اِبراهیم کَانَ اُمَةً قَانتا لِلهِ حَنیفاً وَ لَم یَکُ مِنَ المُشرِکینَ» ابراهیم از برای خدا امتّی مطیع و حق‌گرای بود و از مشرکین نبود.

ملاحظه می‌شود که الفاظ قانتا و کان و حنیفا و لم یک مفرد استعمال شده و حتّی تا دو سه آیهٔ بعد که راجع به ابراهیم است همه را خداوند متعال مفرد استعمال فرموده در صورتی که در این دو آیهٔ سورهٔ یونس و اعراف اجلهم و لایستأخرون و لایستقدمون جمیعاً جمع استعمال شده و اگر منظور فرد بود اجله و لا یستأخر و لایستقدم استعمال می‌شد از این بیان کاملاً معلوم شد که منظور از امّت فرد نبوده و جماعت کثیره می‌باشد.

از آیات فوق چنین استنباط می‌شود که هر امتّی را رسولی‌است و دورانی چون رسول بیاید و دوران امّت بسرآید امتّی جدید تأسیس شود و پیغمبری تازه مبعوث گردد و اگرچه اغلب مسلمین ظهور موعود را حتمی دانند و تأسیس امّت جدید را لازم شمرند ولی گویند امّت جدید باید در تحت تعالیم قرآن مجید تأسیس شود و ظهور موعود نباید کتابی جدید بیاورد. البتّه بطلان این تصوّر و خیال آشکار است

چه که مخالفت با آیات قرآنیّه دارد و مباینت با سنن الهیّه زیرا قرآن مجید برای هر یوم شأنی معتقد است و برای هر اجل کتابی قائل. در سورهٔ الرّحمن آیهٔ ۲۹: «وَکُلّ یومٍ هُوَ فی شأنٍ» هر روز را مقامیست و هرمقام را مقتضیاتی و در سورهٔ الرّعد آیهٔ ۳۸ «وَلِکُلّ اَجَلٍ کِتابٌ» برای هر اجل کتابیست.

خلاصه امّت اسلام را دورانی است که چون بسرآید امّت دیگر تأسیس شود و به موجب بیان صریح قرآن مجید امّت جدید نیز به مقتضیات زمان خود کتابی خواهند داشت حال آیا بیانی موضّح و دلیلی اصرح از این ممکن است؟ حقیقةً قرآن مجید حجّت را تمام کرده و مطلب را به اوضح بیان و اکمل تبیان شرح داده و ملّت اسلام را به‌ظهوری جدید و شریعتی بدیع اخبار فرموده حال دیدهٔ بینا لازم تا مشاهدهٔ حقایق قرآن نماید و گوش شنوا واجب تا استماع کلام لطیف کند.

در سورهٔ مؤمن آیهٔ ۱۵ : «رَفیعُ الدّرَجاتِ ذوالعَرشِ یُلقِی الرّوحُ بِأَمرِهِ عَلَی مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِهِ لِیُنذِرَ یَومَ التّلاقِ» یعنی اوست رفیع الدّرجات صاحب عرش که القاء خواهد فرمود روح مقدّس وحی را از عالم امر بر هرکه می‌خواهد از عباد خود تا آنکه در یوم تلاق نذیر قوم گردد و خلق را از عذاب و سخطی که مترقّب است انذار و تخویف فرماید.

حضرت ابی‌الفضائل روحی له الفدا در بیان این آیه می‌فرماید: «هرکسی از قواعد عربیّت مطّلع و مستحضر باشد می‌فهمد که کلمهٔ یلقی الرّوح به لفظ مستقبل نازل شده یعنی بشارت به حادثهٔ آتیه است نه اخبار از امور ماضیه و صریح است بر اینکه انزال روح‌الامین و بعث نذیر مبین

منوط به ارادهٔ مشیّت اوست که هروقت اراده فرماید نذیری مبعوث خواهد فرمود.»

در سورهٔ نور آیهٔ ۲۵ می‌فرماید: «یَوْمَئِذٍ یُوَفِّیهِمُ اللهُ دینَهُمُ الحَقّ» و در آنروز خداوند متعال دین حقّ را وافیاً به‌خلق خود عنایت خواهد فرمود.

معلوم‌است که منظور از این دیانت دین اسلام نیست چه که اخبار آتیه است و دیانت اسلام به‌بیان صریح حضرت ختمی مرتبت الیوم اکملت لکم دینکم در ظهور حضرت پیغمبر وافیاً نازل شد و منظور از آیهٔ مبارکه شریعت جدیده است که بعداً ظاهر خواهد شد.

در سورهٔ اعراف آیهٔ ۳۲ «وَ لِکُلِّ اُمَّةٍ اَجَلٌ فَاِذا جاءَ اَجَلُهُمْ لا یَستَأخِرونَ ساعَةً وَ لا یَستَقْدِمونَ» ۳۳ «یا بَنی آدَمَ اِمّا یَأتِیَنَّکُم رُسُلٌ مِنکُمْ یَقُصّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی فَمَنْ اتقی وَ أصلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیهِمْ وَلا هُمْ یَحزَنونَ» و برای هر امتی اجلی‌است پس چون اجلشان بیاید ساعتی تأخّر و تقدّم نتوانند. ای بنی آدم البتّه شما را رسولانی از شما می‌آیند و آیات مرا بر شما می‌خوانند پس آنانکه پرهیزکار شدند و صالح بیم و خوفی آنانرا نیست. در این آیه به‌طور واضح ظهور پیغمبران را اخبار می‌فرماید ولی متأسّفانه اغلب از فرط تعصّب می‌گویند بنی آدم چه دخلی بما دارد؟

اعتراضات عجیبه در بارهٔ این آیه موجود است عدّه‌ای خود را جزو بنی‌آدم ندانند و عدهٔ دیگر امّا یأتینکم را شرح گذشته دانند اینست احوال بعضی از مسلمین محترم. آیه‌ای را که صراحةً اخبار از ظهور

جدید می‌فرماید به‌میل خود تفسیر کرده باعث ضلالت و گمراهی خود می‌شوند.

اما راجع به کسانیکه امّا یاتینّکم را بماضی تعبیر می‌نمایند باید گفت که معنای ماضی هرگز به‌نون تاکید مؤکّد نشود و حتّی در اوّلش اِمّا نپذیرد و اِمّا و نون تاکید ثقیله مختصّ زمان استقبال است.»

(اقتباس از کتاب فرائد)

راجع به کسانیکه می‌گویند بنی‌آدم حضرت آدم و اولادش بوده و پیغمبرانی نیز بعد از آنها آمده‌اند ودخلی به مسلمین و عالم اسلام ندارد جناب اشراق خاوری می‌فرمایند:

«گوئیم در این آیه اسلام را مخاطب قرار داده‌اند زیرا قرینهٔ مقالیّه مثبت این مدّعاست چه که در آیهٔ ۳۱ که قبل از آیهٔ ارسال رسل است می‌فرماید «یا بَنی آدم خُذُوا زینَتَکُم عِندَ کُلِّ مَسجِدٍ» بدیهی است که مسجد مخصوص اسلام است زیرا معابد یهود و نصاری و غیره را هیچیک مسجد نمی‌نامند چنانچه در آیهٔ دیگر فرموده: «اِنّما یَعمُرُ مَساجِدَ اللهِ مَنْ آمَنَ بِاللهِ وَاَلیومِ الآخر» و در سورهٔ حج آیهٔ ۴۰ میفرماید: «و لولا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعضٍ لَهُدِمَتْ صَوامِعٌ وَ بِیَعٌ وَ صَلَواتٌ وَ مَساجِدٌ یُذکَرُ فیهَا اِسمُ اللهِ کَثیراً» و در این مقام هم معابد هر امّتی را به اسم مخصوص ذکر می‌کند و مسجد را مخصوص اسلام نامیده‌است و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۱۴ می‌فرماید: «وَ مَنْ اَظْلَمَ مِمّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللهِ اَنْ یُذکَرَ فیهَا اَسمُه وَ سَعیَ فی خَرابِها» بدیهی است که مقصود معابد غیر امّت اسلام نیست زیرا یهود فی‌المثل برای خرابی معابد خود

سعی نمی‌کردند بلکه برای خرابی معابد امّت اسلام کوشش داشتند و مخاطب واضح است که امّت اسلامیّه هستند و در آیهٔ ۳۴ که یک آیه قبل از آیهٔ ارسال رسل است خبر از انقضای دورهٔ اسلامیّه داده می‌فرماید «وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَاِذا جَاءَ أَجَلُهُمْ لا یَسْتأْخِرونَ ساعةً وَ لا یَسْتَقْدِمُوْنَ یا بَنی آدَمَ اِمّا یَأتینّکُمْ رُسُلٌ مِنْکُمْ یَقُصُّونَ عَلَیْکُمْ آیاتی فَمَنِ اِتّقی وَأَصْلَحَ فَلا خَوفٌ عَلَیْهِمْ وَلا هُم یَحْزَنُوْنَ» اوّلاً برایِ اینکه کسی لفظ بنی آدم را عمومیّت ندهد بقرینهٔ ذکر مسجد خطاب را مخصوص اسلام قرار داده است ثانیاً خبر از انقضای دورهٔ هر امّت داده و چون اسلام هم امّت محسوب پس دارای انقضاء خواهد بود و برای تأکید این معنی پس از این آیه خداوند ذکر ارسال رسل را با صیغهٔ مضارع مؤکّد ادوات تأکیدیّه که مختصّ به استقبال است اخبار می‌فرماید.

از مطالب مذکوره ثابت شد که برای اسلام عمری معین شده و چون عمرش سپری شود پیغمبری جدید با کتابی جدید اظهار امر فرماید و به تأسیس امّتی جدید پردازد.

حضرت رسول اکرم روح من فی الوجود لقدرته الفداء بر خلاف توهّمات و تخیّلات حضرات مسلمین به تجدید شریعت اشاره فرموده حتّی مدّت و عمر اسلام را معیّن کرده و اجل آنرا به‌حسابی دقیق بیان فرموده که برای ایقاظ و انتباه به دو قسمت آن اشاره می‌شود.

۱ ـ سورهٔ یونس آیهٔ ۴۹ تا ۵۰: «یَقُولُوْنَ مَتی هَذاالوَعْدُ ... وَ لا یَسْتَقْدِمُوْنَ». که آیهٔ آن از قبل مذکور گشت که وعدهٔ بشارات را از آنحضرت استفسار می‌کنند جواب می‌دهند که برای هر امتی اجلی‌است

الخ و باز در سورهٔ سبا آیهٔ ۲۸ «وَ یَقُولُونَ مَتی هَذا الْوَعْدُ اِنْ کُنتُمْ صادِقینَ قُلْ لَکُمْ میعَادُ یَوْمٍ لا تَستأخِرونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لا تَستَقْدِمُونَ» می‌فرماید میعاد برای شما یکروز است و ساعتی جلو و عقب نخواهد شد و روز را به‌طور کلّی هزارسال مقرّر فرموده و بعداً آیات آن مذکور می‌شود و درست هزارسال از سنهٔ رحلت حضرت امام حسن عسکری می‌گذشت که حضرت ربّ اعلی اظهار امر فرمود.

۲ ـ در مقابل این سؤال: « و یقولون متی هذالوعد...» حدیث معتبری است که در بحارالانوار ذکر شده حضرت رسول اکرم می‌فرمایند: «اِنْ صَلُحَتْ اُمّتی فَلَهَا یَومٌ و اِنْ فَسَدَتْ فَلَهَا نِصفُ یومٍ» اگر امّت من صالح بود یک روز عمر خواهد کرد و الاّ در صورت فساد نصف روز.

راجع به معنی «یوم» در سورهٔ حجّ آیهٔ ۴۴: اِنّ یَوماً عِندَ رَبّکَ کاَلْفِ سَنَةٍ مِمّا تعدّون» همانا روز در نزد خدای تو هزار سال است که شما می‌شمارید.

سورهٔ سجده آیهٔ ۴: «فی یَوْمٍ کَانَ مِقْدارُهُ اَلْفَ سنةٍ مِمّا تَعُدّونَ» در روزی که مقدار آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمارید.

با این محاسبهٔ ساده می‌توان استنباط کرد که زمان اسلام از موقع قطع الهام تا ظهور بعدی هزارسال است و درست در سنهٔ ۱۲۶۰ یعنی هزارسال از انقطاع الهام بود که حضرت ربّ اعلی اظهار امر فرمودند.

دلائل فوق محقّق کرد که عالم اسلام به‌تجدید شریعت معتقد بوده و دور اسلام هزارسال مقرّر گردیده‌است.

برای تکمیل دلیل و اثبات بیان یک دلیل دیگر ذکر می‌شود و بعد به

مطالعهٔ احادیث می‌پردازیم. در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۷ می‌فرماید: «وَ کَذٰلِکَ جَعَلْناکُم أُمَّةً وَسَطاً لِتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَکُونَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِیداً» و همچنین شما را امّت میانه قرار دادیم تا بر مردمان گواه باشید و رسول بر شما شاهد باشد. به‌طوریکه مشاهده می‌شود به‌صراحت تامّ امّت اسلام را امّت میانه می‌خواند پس ماقبل و مابعد او امم دیگری وجود خواهد داشت و معنی این آیه از خطبهٔ مشهور حضرت امیرالمؤمنین در زیارة دوره در باب تحیّت حضرت رسول می‌فرماید. «اَلْخَاتِمُ لِما سَبَقَ وَ اَلْفاتِحُ لِما اَسْتُقبِلَ» خاتم گذشتگان و فاتح آیندگان دلیلی است مبرم بر اینکه بعد از حضرت رسول پیغمبران دیگری ظهور خواهند کرد.

احادیث

شمته‌ای از آیات قرآنی راجع به تجدید شریعت ذکر شد و اکنون در احادیث نبوی و روایات ائمهٔ اطهار نظر کنیم که چگونه به‌طور وضوح خبر از تجدید شریعت داده و تصریح فرموده‌اند که مهدی و قائم موعود دارای کتاب جدید و شریعت جدید خواهد بود و چون ذکر تمام احادیث به‌تفصیل انجامد و در این مختصر نگنجد به‌چند حدیث اکتفا نموده و بقیه را به بحارالانوار و سایر کتب احادیث محوّل می‌کنیم. در اربعین می‌فرماید: یَظْهَرُ مِنْ بَنی هَاشِمٍ صَبِیّ ذُو کِتابٍ جَدیدٍ فَیَدْعو اَلْناسَ وَ لَمْ یُجِبْهُ اَحَدٌ و اَکْثَر اَعدائِهِ اَلْعُلَماءُ فَاِذا حَکَمَ بِشَیٍء لَمْ یُطیعُوْهُ فَیَقُولوُنَ هَذَا خِلافُ ما عِنْدَنَا مِنْ اَئِمَّةِ الدّینِ» صبی از بنی هاشم ظاهر می‌شود که صاحب کتاب جدید است پس مردم را دعوت می‌کند و کسی او را قبول نمی‌کند اکثر دشمنانش از علما خواهد بود چون حکم به چیزی بدهد می‌گویند این خلاف آنست که در پیش ما از ائمهٔ دین است. در بحار الانوار عربی جلد سیزده صفحهٔ ۱۹۵ سطر اوّل: «عَنْ أَبی بَصیرٍ قالَ قَالَ أَبو جَعْفَرِ (ع) یَقُومُ القَائِمُ بِأَمْرٍ جَدیدٍ وَ کِتابٍ جَدیدٍ وَ قَضَاءٍ جَدیدٍ عَلَی العَرَبِ شَدیدٌ لَیْسَ شَأنُهُ اِلاّ بِالْسّیْفِ لا یَستَتِیبُ أحَداً وَ لا تَأخُذُهُ لَومَةُ لائِمٍ».

ابو بصیر از حضرت امام محمّد باقر علیه‌السّلام روایت می‌کند که فرمود قائم به امر جدید و کتاب جدید و قضاوت جدید قیام می‌کند

بر عرب سخت است شأن او جز به شمشیر نبوده (منظور سیف و شمشیر بیان است) و جانشین انتخاب نمی‌کند و ملامت ملامت کنندگان در او اثری نخواهد داشت.

صفحهٔ ۱۹۴ سطر ۳۴: «عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَطا قَالَ سَئَلْتُ أَبا جَعْفَرَ الْباقِر فَقُلْتُ اِذا قَامَ القَائِمُ بِایِّ سیرةٍ یَسیرُ فی الّناسِ فَقَالَ یَهْدِمُ مَا قَبْلَهُ کَما صَنَعَ رَسُوْلُ اللهِ وَ یَستَانَفُ الاِسْلامَ جَدیداً» عبدالله بن عطا گوید از امام ابا جعفرالباقر سؤال کردم سیرهٔ قائم چگونه خواهد بود فرمود مثل حضرت رسول ادیان ماقبل خود را ویران و اسلام جدیدی تأسیس خواهد کرد. صفحهٔ ۱۹۰ سطر ۲۴: «عَنْ أَبی عَبْدِاللهِ (ع) قَالَ اَلعِلْمُ سَبْعَةٌ وَ عَشْرونَ حَرْفاً فَجَمیعُ ما جائَتْ بِهِ الّرُسُلُ حَرْفانْ فَلَمْ یَعْرِف النّاسُ حَتّی الیومْ غَیْرَالحَرْفَیْنِ فَاِذا قَامَ قائِمُنا أُخْرِجُ الخَمْسَةُ والعِشْرینَ حرفاً» علم بیست و هفت حرف است پس تمام آنچه آمدند به آن پیغمبران دو حرف است و مردم امروزه جز دو حرف نمی‌شناسند و چون قائم قیام کند بیست و پنج حرف دیگر ظاهر خواهد شد.

از این بیان عظمت عالم بهائی و رفعت مقام این امر سمائی معلوم می‌شود حال چگونه می‌توان گفت که قائم نباید دارای کتاب جدید باشد انصاف لازم است. به‌قول مسلمین ۱۲۴ هزار پیغمبر فقط حامل دو حرف از احرف الهیّه بودند و ۲۵ حرف با ظهور قائم ظاهر خواهد شد، حال چگونه ممکن است که ۲۵ حرف با او باشد ولی صاحب کتاب نباشد. خلاصه اگر بخواهیم تمام احادیث را بیان نمائیم طولانی گردد و از حوصلهٔ این مختصر خارج شود لذا به ذکر صفحات

و سطور کتاب بحار الانوار اشاره می‌شود تا طالبین کأس ایقان خود به کتاب بحارالانوار مراجعه نمایند صفحهٔ ۱۴۱ سطر ۱۶، صفحهٔ ۱۶۶ س ۳۵، صفحهٔ ۱۸۹ س ۲۵، صفحهٔ ۱۹۰ س ۲۴، صفحهٔ ۱۹۳ س ۲۶، صفحهٔ ۱۹۳ س ۱۳، صفحهٔ ۱۹۴ س ۲۵، و س ۳۴، صفحهٔ ۱۹۵ س ۱ ، صفحهٔ ۱۹۷ س ۲۲.

و اگرچه جز بحار الانوار کتب دیگر مملوّ از این اخبار و احادیث می‌باشد ولی محض اختصار به همین مقدار قناعت شد.

چگونه اعتراض می‌کنند

گذشته آینهٔ آینده است: «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُم سُنَنٌ فَسیرُوا فِی ٱلأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْمُکَذّبینَ». یعنی سنت‌هائی پیش از شما بوده است بگردید در زمین وملاحظه کنید عاقبت مکذّبین چگونه بوده‌است.
جمال قدم جل ذکره الاعظم در کتاب مستطاب ایقان می‌فرماید «ناظر به ایّام قبل شوید که چقدر مردم از اعالی و ادانی همیشه منتظر ظهورات احدیّه در هیاکل قدسیّه بوده‌اند به‌قسمی که در جمیع اوقات و اوان مترصّد و منتظر و دعاها و تضرّع‌ها می‌نمودند که شاید نسیم رحمت الهیّه بوزیدن آید و جمال موعود از سرادق غیب بعرصهٔ ظهور قدم گذارد و چون ابواب عنایت مفتوح می‌گردید و غمام مکرمت مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر می‌شد جمیع تکذیب می‌نمودند و از لقاء او که عین لقاءالله است احتراز می‌جستند چنانچه تفصیل آن در جمیع کتب سماویّه مذکور و مسطور است حال قدری تأمّل نمائید که سبب اعتراض ناس بعد از طلب و آمال ایشان چه بوده و بقسمی هم اعتراض می‌نمودند که زبان و بیان و تقریر و تحریر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است و احدی از مظاهر قدسیّه و مطالع احدیّه ظاهر نشد مگر آنکه به اعتراض و انکار و احتجاج ناس مبتلا گشت چنانچه می‌فرماید: «یا حَسْرَةً عَلَی ٱلعِباد ما یأتیهِمْ مِنْ رَسُولٍ اِلاّ کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤنَ» (سورهٔ یس آیهٔ ۳۰) و در مقام دیگر می‌فرماید: «وَ هَمّتْ کُلّ

أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأخُذُوهُ وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ» و همچنین کلمات منزله که از غمام قدرت صمدانیّه و سماء عزّت ربانیّه نازل شده زیاده از حدّ احصاء و احاطهٔ عباد است و اولو الافئده و صاحبان بصر را سورهٔ هود کفایت می‌کند قدری در آن سورهٔ مبارکه تامّل فرمائید و به فطرت اصلیّه تدبّر نمائید تا قدری بر بدایع امور انبیاء و ردّ و تکذیب کلمات نفی اطّلاع یابید شاید ناس را از موطن غفلت نفسانیّه به آشیان وحدت و معرفت الهیّه پرواز دهید و از زلال حکمت لایزال و اثمار شجرهٔ علم ذی‌الجلال بیاشامید و مرزوق گردید این‌است نصیب انفس مجرّده از مائدهٔ منزلهٔ قدسیّهٔ باقیه اگر بر ابتلای انبیاء و علّت و سبب اعتراضات عباد بر آن شموس هویّه آگاه شوید بر اکثری از امور اطّلاع یابید. و دیگر هرچه اعتراضات مردم را بر مشارق شموس صفات احدیّه بیشتر ملاحظه کنید در دین خود و امرالله محکم‌تر و راسخ‌تر شوید».

از جمله اعتراضات ناس در ظهور مظاهر الهیّه و مطالع رحمانیّه این بوده که جمیع پیغمبر خود را خاتم الانبیاء و شریعت خود را خاتم الادیان دانسته و از عرفان حمامات قدسیّه محروم و ممنوع گردیده‌اند.

چون یوسف رحمانی در مصر صمدانی کشف نقاب فرمود قوم بنی‌اسرائیل به اعتراض قیام کردند و آنحضرت را باطل محض انگاشتند.

خداوند متعال اعتراض آن قوم ظلوم را در قرآن مجید بیان فرموده: «وَ لَقَدْ جَائَتْ یوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ فَمَا زِلْتُمْ فی شَکٍّ مِمّا جاءَکُمْ بِهِ

حَتّی إِذا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسولاً کَذلِکَ یُضِلّ اللهِ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرتابٌ» (سورهٔ مؤمن آیهٔ ۳۶) یعنی یوسف رحمان با بیّنات حضرت یزدان ظاهر شد در شکّ بودید تا به هلاکت رسید گفتید خداوند بعد از او رسولی نخواهد فرستاد این‌چنین گمراه میکند خداوند کسی را که اسراف‌کننده و شک‌آورنده است.

در ظهور آن محبوب امکان به اعتراض پرداختند تا بالاخره به عالم عقبی شتافت و بعد آنحضرت را خاتم‌الانبیاء نامیدند. کلیم خدا به عصای شریعت و ید معرفت از جانب سینا ظهور نمود ملّت اسرائیل به مخالفت قیام نمودند و آنحضرت را کاذب خواندند و پیغمبر خود را خاتم‌الانبیاء نامیدند نوبت به حضرت عیسی رسید و نور الهی از ملکوت صمدانی بدرخشید و بشر را بهدایت کبری مستبشر فرمود جمیع یهود به اعتراض پرداختند و دیانت خود را آخرین دین انگاشتند حضرت موسی را خاتم الانبیاء خواندند و دیانت توراة را خاتم‌الادیان نام نهادند بدلائلی از توراة متشبث شدند و از عرفان شمس هویّه محجوب ماندند. گفتند حضرت کلیم در آیهٔ ۱۶ از باب ۳۱ سفر خروج توراة دیانت یهود را ابدی شمرده و بنی‌اسرائیل را به این بیان شیرین مخاطب ساخته:

«پس بنی‌اسرائیل سبت را نگاهدارید نسلاً بعد نسل به عهد ابدی» و در مزمور ۱۹ داود آیهٔ ۸ می‌فرماید: «شریعت خداوند کامل است و جان را زنده می‌گرداند» در مزمور ۱۱۱ آیهٔ ۷: «اعمال دستهایش حقیقت و حکمت تمامی فرائض او حقّ است ۸: «تا ابدالآباد پایدار

است و به حقیقت و راستی معمول است». مزمور داود ۱۱۹ آیهٔ ۴۴: «شریعت ترا همیشه تا ابدالآباد نگاه خواهم داشت».

معنی ابدیت را نفهمیدند و از درک لقای جانان محروم ماندند. نوبت به حبیب خدا رسید و شمس حقیقت از سماء بطحاء بدرخشید قوم مسیح را به‌صراط مستقیم دعوت کرد و مردم را به منهج قویم هدایت نمود. مسیحیان به‌مقاومت پرداختند و به‌مخالفت آن طلعت موعود شتافتند. «اَلسّماءُ وَ الأرْضُ تَزُولانِ وَلٰكِن كَلامی لا يَزُولُ اَبَداً» را دلیل خود دانستند و به باب ۲۴ متی آیهٔ ۳۵ تشبّث کردند که می‌فرماید: «ممکن است آسمان و زمین زائل شود ولی کلام پسر انسان زائل نخواهد شد». دیانت خود را آخرین دین و پیغمبر خود را خاتم‌المرسلین نامیدند عیناً بحجبات ملل قبلیّه محتجب گردیدند و از قرب وصال جانان محروم ماندند. قوم یهود به‌مقاومت حضرت رسول قیام کردند و آنحضرت را کاذب پنداشتند و ظهور پیغمبر جدید را محال و ممتنع انگاشتند. حضرت ربّ‌البریه در قرآن مجید از لسان یهود می‌فرماید: «وَ قَالَتِ الْيَهودُ يَدُاللهِ مَغْلُولَةٌ غُلّتْ اَيْديهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قَالُوا بَلْ يَدُاللهِ مَبْسوطَتَانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (سورهٔ مائده آیهٔ ۶۹) گفتند یهود دست خدا بسته است بسته باد دستهای خودشان ملعون شدند بآنچه گفتند بلکه دو دست خدا باز است و انفاق می‌کند چنانکه می‌خواهد.

خلاصه گفتند باب رحمت الهی به ظهور حضرت موسی مسدود شد و اشعهٔ فیض حضرت باری منقطع گشت. حال سه هزارسال می‌گذرد که منتظر مسیح موعودند و هنوز در وادی ضلالت مهجور. قوم مسیح

دوهزارسال است ندبه و زاری نماید و عنایات الهیّه خواهد تا حضرت مسیح رجعت نماید و آن قوم را به شاهراه هدایت برساند. حضرت رسول ظاهر شد و عالم امکان بیمن ظهورش مبارک گردید ولی قوم یهود و نصاری به اوهام و اباطیل خود متمسک و از مشاهدهٔ جمال موعود ممنوع گردیدند. هزارو چهارصد سال می‌گذرد که قوم اسلام به‌تلاوت قرآن مشغول است و به ذکر ایّام گذشته مألوف هرروز هزار بار «فَسیروُ فيِ الأرضِ فَانْظُروا کَیفَ کانَ عاقِبَةُ الْمُکَذِّبین» گویند و آیهٔ قالت الیهود خوانند و بر قوم کلیم من حیث لایشعر اعتراض نمایند که چرا از درک لقای شمس محمّدی غافل شدید غافل از اینکه خود به‌مرض یهود و نصاری مبتلا شده از شدّت تعصّب از عرفان شمس حقیقت محجوب ماندند.

از قبل حضرت رسول علیه الاف التّحیّة و الثّناء چنین روزی را برای قوم خود خبر دادند و این بیان مبارک در بحارالانوار جلد۱۳ صفحهٔ ۲۳۹ سطر ۱۰ مسطور است:

«لَتَتبِعُنَّ سُنَنَ مِنْ قَبْلِکُم شِبْراً فَشِبْراً وَ ذِراعاً بِذِراعٍ حَتّی لَوْ دَخَلوا جِحْرَ ضَبٍّ لَتَبَعْتُموُهُمْ» روش اقوام قبلیّهٔ خود را وجب به وجب ذراع به ذراع متابعت خواهید کرد حتّی اگر در سوراخ ضبّ وارد شدند حتماً شما هم وارد خواهید شد. (ضبّ حیوان کوچکی‌است شبیه به موش)

حال ملاحظه فرمائید با چه بیانی صریح و شرحی متین عاقبت مسلمین را پیش‌بینی می‌فرمایند. آیا انصاف است که به اوهام ملل قبلیّه محتجب شده و از درک فیض حضرت رحمن ممنوع گردیم.

اگر ادّعای مسلمین صحیح است چرا ادّعای مسیحیان و یهود باطل باشد اگر حضرت رسول خاتم‌الرّسل است و اگر شریعتی ناسخ شریعت اسلام ظاهر نخواهد شد حرف تازه‌ای نیست عین مطالب امم قبلیّه است که مسلمین تکرار می‌کنند. اگر حرفشان صحیح است پس یهود و نصاری نیز صحیح می‌گویند اگر خاتم‌النّبیین در قرآن ذکر شده آیات ابدیّت نیز در انجیل و تورات نازل شده دیدهٔ بصیرت لازم تا آفتاب حقیقت را مشاهده نماید و به اوهام و اباطیل ملل قبلیّه محتجب نشود.

در قرآن مجید می‌فرماید: «سُنَّةَ اللهِ الَّتی قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبدیلاً» روش الهی از قبل هرطور بوده الی الابد به همان منوال خواهد بود.

از مطالب مذکوره روش ناس در ظهورات الهیّه معلوم شد و دانستیم که همیشه مردم در ظهور شموس احدیّه به خاتمیّت متشبّث شده و از عرفان مظهر ظهور محجوب مانده‌اند آیا انصاف است مسلمین با مشاهدهٔ امم قبلیّه و انذارات الهیّه که می‌فرمایند حتماً از اقوال و اطوار و اعمال ملل سابقه متابعت خواهید کرد لفظ خاتمیّت بر زبان رانند و از درک لقای جمال موعود که عین لقاءالله است مهجور ماند البته انصاف نیست امید است که جاهدین سبیل حضرت رحمان و طالبین کأس ایقان به این اوهام و اباطیل محتجب نگردند و با روحی شاد به تحرّی حقیقت پردازند و با قلبی سلیم به مجاهده مشغول شوند حتم است که به مصداق آیهٔ کریمهٔ اِنَّ الَّذینَ جَاهَدوا فینَا لَنَهْدِیَنَّهُم سُبُلَنا به صراط مستقیم هدایت شوند و به منهج قویم برسند.

روز خدا و ربّ

طریقهٔ ششم برای حلّ موضوع خاتم‌النّبییّن اشاره به انتظارات مسلمین می‌باشد. قرآن مجید به‌دو ظهور بشارت داده ظهور اوّل را ظهور ربّ نامیده و ظهور ثانی را به‌ظهور خدا و یوم‌الله معبّر فرموده. حال اهل بهاء را عقیدت چنانست که مواعید اسلام تحقّق یافته و دو ظهور اعظم کشف نقاب فرموده و عالم را به‌اشراق انوارش منوّر فرموده‌اند. ادّعای نبوّتی در بین نیست تا معارض خاتم‌النّبییّن باشد و بیان مطلبی نه تا مخالف قرآن و مافی‌القرآن شود. موعود قرآن مجید بدون ستر و حجاب ظاهر شده و بشارات و مواعید کتاب کریم تحقّق یافته آیات قرآنیّه در این باره بیش از آنست که در این مختصر گنجد و بشارات کتاب کریم بالاتر از آن که ذکرش مقدور باشد ولی هر ذی بصری که عالِم به کتاب فیه تبیانٌ کُلِّ شیءٍ باشد روشن است که اقلاً ثلث قرآن در ذکر این یوم عظیم است و در شرح این قرن فخیم. آیه‌ای چند درج می‌شود و مابقی را به الواح مقدّسه و زبر الهیّه و کتب استدلالیّه محوّل می‌نمائیم.

راجع به ظهور ربّ آیات کثیره نازل از جمله در سورهٔ المُطَفّفین آیهٔ ۶ این بیان اعلی نازل «یَوْمَ یَقُومُ النّاسُ لِرَبِّ الْعالمینَ» روزی که مردم به ربّ عالمیان قیام خواهند کرد.

سورهٔ الفجر آیهٔ ۲۳: «جاءَ رَبّکَ وَالْمَلَکُ صَفّاً صَفّاً» رب تو آمد و

ملائک صف صف.

سورهٔ انعام آیهٔ ۱۵۹ « یَومَ یَأتی رَبّکَ أو یأتی بَعْضُ آیاتِ رَبّکَ» روزی ربّ تو می‌آید یا بعض آیات ربّ تو.

منظور از مجی ربّ اظهار امر حضرت نقطهٔ اولی بود که با قدرت تامّه و سلطنت الهیّه ظاهر شدند و ضمناً به حساب ابجد عدد ربّ که ۲۰۲ است با عدد اسم مبارک حضرت ربّ اعلی ارواحنا لمظلومیّته‌الفدا مساویست ع ل ی م ح م د = ۲۰۲ و امّا آیات قرآن مجید راجع به ظهور ثانی که ظهور کلّی الهی و طلوع جمیع اسماء و صفات رحمانیّه است خارج از حدّ احصا می‌باشد از جمله سورهٔ بقره آیهٔ ۲۰۶ «هَلْ یَنظُرونَ اِلاّ اَنْ یَأتیهم اَللهُ فی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَ المَلائِکَةُ وَ قُضِیَ الأمرُ اِلی‌اللهِ تُرجَعُ الْامورُ» آیا جز این را می‌خواهند که خداوند متعال در سایهٔ ابرها می‌آید و ملائک با او باشند و امر جریان یابد و امور راجع به خدا شود.

سورهٔ نبأ آیهٔ ۳۸ «یَومَ یَقومُ اَلروحُ والمَلائِکَةُ صَفاً لا یَتَکَلمونَ اِلاّ مَنْ أذِنَ الرَحمنِ وَ قالَ صَواباً» روزی حضرت روح قیام می‌کند با دسته‌ای ملائکه که جز به اجازهٔ خدا صحبت نمی‌کنند و گفت صوابی.

در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۲۷ نازل «واللهُ یَدعو اِلی دارالسّلامِ وَ یَهدی مَنْ یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُستَقیمٍ» و ایضاً در سورهٔ یونس آیهٔ ۲۶ عین همین آیه نازل شده که می‌فرماید خداوند به دارالسّلام دعوت می‌کند و هرکه را بخواهد به صراط مستقیم هدایت می‌کند و اینجا منظور از دارالسّلام بغداد است و مقصود از صراط مستقیم امر مبارک حضرت بهاءالله

روح العالمین لعنایاته الفدا است. و این مسأله در نهایت وضوح و آشکار است که ذات منیع لایدرک الهی منزّه از خروج و دخول و صعود و نزول می‌باشد و این آیات کریمه مدلّ بر مجی مظهر کلّی الهی و ظهور روح‌الله موعود جدید می‌باشد.

از مطالب فوق چنین نتیجه می‌گیریم قرآن مجید منتظر دو ظهور جدید است که آن دو ظهور مجی ربّ و نزول روح‌الله می‌باشد و نه حضرت بهاءالله و نه حضرت ربّ اعلی نبی نبودند تا مغایرت و مخالفتی با خاتم‌النّبیّن داشته باشد این بود طریقهٔ سادس.

طریقهٔ هفتم عین طریقهٔ ششم می‌باشد با این تفاوت که در طریقهٔ ششم انتظارات مسلمین از قرآن مجید ذکر شد و در طریقهٔ هفتم بعضی از اخبار و احادیثی که دالّ بر ظهور می‌باشد ذکر می‌شود. این احادیث و اخبار جمیعاً احادیث نبویّه بوده و مبیّن آیات قرآن مجید می‌باشد. ظهور اوّل به ظهور مهدی و ظهور ثانی به قیام روح‌الله معبّر گشته و مسلمین چه سنّی و چه شیعه در قبول آن متّحدند و اعتقاد اهل بهاء اینست که موعود اسلام ظاهر شده و بشارات الهیّه تحقّق یافته. حضرت ربّ اعلی ظهور مهدی موعود بودند و جمال اقدس ابهی نزول عیسی و قیام روح‌الله و این ابداً مغایرتی با خاتم‌النّبییّن ندارد و برای اطّلاع از دو ظهور شمه‌ای از احادیث نبوی ذکر می‌شود تا طالبین حقیقت به شاهراه هدایت رسند و از سلسبیل قدس معنوی جرعه‌ای بیاشامند.

بحارالانوار جلد سیزدهم صفحهٔ ۱۸ سطر آخر «قالَ قالَ النّبیّ لاٰ تَذهَبُ الدّنیا حَتّی یَقُومَ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الحُسَیْنْ یَملأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً» نبی فرمود دنیا به آخر نمی‌رسد تا مردی از آل حسین قیام کند و دنیا را همانطوریکه از ظلم و ستم پر شده از عدل و داد پر نماید.

ایضاً در صفحهٔ ۲۱: «قالَ قالَ رَسُولُ اللهِ لَولَمْ یَبْقِ مِنَ الدّنیا الاّ یَومٌ واحِدْ لَطَوّلَ اللهُ ذلِکَ الیَومَ حَتّی یَخرجَ رَجُلاً مِنْ أهْلِ بَیْتی یَملاءُ الأرْضَ عَدْلاً وَ قِسطا کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً»

حضرت رسول فرمود اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند حتماً طولانی می‌کند خدا آنروز را تا رجلی از اهل بیت من خروج کند و زمین را از عدل و داد پر کند همانطور که از ظلم و ستم پرشده.

ایضاً در بحارالانوار صفحهٔ ۲۰ سطر ۱۱:

«قَالَ قَالَ رَسوْلُ اللهِ وَالَّذی بَعَثَنی بِالْحَقِّ نَبیّاً لَولَمْ یَبْقِ مِنَ الدّنْیا الاّ یَوْمٌ واحِدٌ لأَطَالَ اللهُ ذلِکَ الْیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ فیه وَلَدِیَ الْمَهْدی فَیَنْزِلُ رُوحُ‌اللهِ عیسیَ بْنِ مَریَمَ فَیُصلّی خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الارضُ بِنُوْرِ رَبّها وَ یَبلُغُ سُلْطانَهُ الْمَشرِقَ وَ الْمَغْرِبَ» فرمود حضرت رسول قسم به کسی که مرا به حقیقت مبعوث کرد اگر از دنیا جز یکروز باقی نماند حتماً طولانی می‌کند خدا آن روز را تا در آن پسرم مهدی خروج کند پس نازل می‌شود روح‌الله عیسی بن مریم و پشت سر او نماز می‌گذارد و زمین به نور ربّ نورانی می‌شود و سلطنت او را به‌مشرق و مغرب می‌رساند.

اگر بخواهیم که جمیع احادیث موجوده را درج نمائیم بطول انجامد و حوصله بسر رسد لذا به همین مختصر اکتفا نموده و بعضی‌ها را با ذکر صفحات و سطر در کتاب بحارالانوار ذکر می‌نمایم تا طالبین حقیقت خود به کتاب مزبور مراجعه نمایند.

صفحهٔ ۱۶ سطر ۲۹، صفحهٔ ۲۰ س ۱۱، صفحهٔ ۲۲ س ۱۳، صفحهٔ ۲۴ س ۹، صفحهٔ ۳۷ س ۱، صفحهٔ ۴۱ س ۲۵، صفحهٔ ۴۲ س ۳، صفحهٔ ۱۵۶ س ۲۵ و ۱۳، صفحهٔ ۱۷۷ س ۱ ، صفحهٔ ۲۱۸ س ۳۴، صفحهٔ ۲۲۹ س ۱۳، و باز در این قسمت کتب دیگر موجود ولی فقط به ذکر بحارالانوار اکتفا شد.

مظاهر الهيّه مظهر بدئيّت و ختميّت و اوّليّت و آخريّت حضرت احديّت می‌باشند، چون هرچه بيان نمائيم و شرح دهيم نتوانيم ذرّه‌ای از بيان الهی آشكار كنيم و اين مطلب به وجه احسن و اكمل در كتاب مستطاب ايقان نازل شده بهتر چنان است كه عين بيانات مباركه زينت‌بخش اين صفحات شود.

صفحهٔ ۷۷ از كتاب مستطاب ايقان چاپ عكسی اصفهان سطر ۱۴:

«.... و اين مرايای قدسيّه و مطالع هويّه بتمامهم از آن شمس وجود و جوهر مقصود حكايت می‌نمايند مثلاً علم ايشان از علم او و قدرت ايشان از قدرت او و سلطنت ايشان از سلطنت او و جمال ايشان از جمال او و ظهور ايشان از ظهور او و ايشانند مخازن علوم ربّانی و مواقع حكمت صمدانی و مظاهر فيض نامتناهی و مطالع شمس لايزالی....».

در صفحهٔ ۸۰ سطر ۱۲ اين بيان احلی نازل:

«و اين هياكل قدسيّه مرايای اوّليّهٔ ازليّه هستند كه حكايت نموده‌اند از غيب الغيوب و از كلّ اسماء و صفات او و از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و حكمت و عزّت و جود و كرم و جميع اين صفات از ظهور اين جواهر احديّه ظاهر و هويداست و اين صفات مختصّ به بعضی دون بعضی نبوده و نيست و بلكه جميع انبيای مقرّبين و

اصفیای مقدّسین به این صفات موصوف و به این اسماء موسومند...»

صفحهٔ ۱۳۲ سطر ۳ می‌فرمایند:

«معذلک چه مقدار از نفوسی که بسبب عدم بلوغ به این مطلب به ذکر خاتم‌النّبیّین محتجب شده از جمیع فیوضات محجوب و ممنوع شده‌اند با اینکه خود آنحضرت فرمود اَمّاَ النَبیّونَ فَاَنَاْ و همچنین فرمودند منم آدم و نوح و موسی و عیسی چنانچه ذکر شد معذلک تفکّر نمی‌نمایند بعد از آنکه بر آنجمال ازلی صادق می‌آید به اینکه فرمودند منم آدم اوّل همین قسم صادق می‌آید که بفرمایند منم آدم آخر و همچنانکه بدء انبیاء را که آدم باشد به خود نسبت دادند همین قسم ختم انبیاء هم به آنجمال الهی نسبت داده می‌شود و این بسی واضحست که بعد از آنکه بدء النّبیّین بر آنحضرت صادق است همان قسم ختم‌النّبیّین صادق آید و به این مطلب جمیع اهل ارض در این ظهور ممتحن شده‌اند چنانچه اکثری به همین قول تمسّک جسته از صاحب قول معرض شده‌اند و نمی‌دانم این قوم از اوّلیّت و آخریّت حقّ جلّ ذکره چه ادراک نموده‌اند اگر مقصود از اوّلیّت و آخریّت اوّلیّت و آخریّت ملکی باشد هنوز که اسباب ملکی به آخر نرسیده پس چگونه آخریّت بر آن ذات احدیّت صادق می‌آید بلکه در این رتبه اوّلیّت نفس آخریّت و آخریّت نفس اوّلیّت باشد. باری همان قسمی‌که در اوّل لا اوّل صدق آخریّت بر آن مربّی غیب و شهود می‌آید همان قسم هم بر مظاهر او صادق می‌آید و در حینی‌که اسم اوّلیّت صادق است همان حین اسم آخریّت صادق و در حینیکه بر سریر بدئیّت جالسند همان حین بر عرش ختمیّت ساکن و

اگر بصر حدید یافت شود مشاهده می‌نمایند که مظهر اوّلیّت و آخریّت و ظاهریّت و باطنیّت و بدئیّت و ختمیّت این ذوات مقدّسه و ارواح مجرّده و انفس الهیّه هستند...»

صفحهٔ ۱۴۵ سطر ۷ میفرمایند: «... و از این بیانات محقّقهٔ مثبته ادراک فرما مسائل خود را که سؤال نموده بودی تا در دین الهی راسخ شوی و از اختلافات بیانات انبیا و اصفیا متزلزل نشوی و اگر شنیده شود از مظاهر جامعه انّی اناالله حقّ است و ریبی در آن نیست چنانچه بکرّات مبرهن شد که به ظهور و صفات و اسمای ایشان ظهورالله و اسم‌الله و صفةالله در ارض ظاهر اینست که می‌فرماید: وَ ما رَمَیْتَ اِذْ رَمَیْتَ وَ لکِنَّ الله رَمی و همچنین اِنَّ الّذینَ یُبایِعونَکَ اِنّما یُبایِعوُنَ الله و اگر نغمهٔ انّی رسول‌الله برآرند این نیز صحیح است و شکّی در آن نه چنانچه می‌فرماید مَا کانَ مُحَمّدٌ اَبا اَحَد مِنْ رِجالِکُمْ وَلکِنّ رَسوُلَ الله و در اینمقام همه مرسلند نزد آن سلطان حقیقی و کینونت ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم‌النّبییّن برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند وهمه مظهر بدئیّت وختمیّت و اوّلیّت وآخریّت و ظاهریّت و باطنیّت آن روح الارواح حقیقی و ساذج السّواذج ازلیند...»

از بیانات مبارکه کاملاً منظور و مقصود خاتمیّت و ازلیّت و علّت آن آشکار گردید. خلاصه انبیای الهی به مثابهٔ آئینه‌ای هستند که در مقابل شمس الوهیّت قرار گرفته‌اند و همانطوریکه جمیع اسماء و صفات شمس ظاهری در آئینهٔ صافی تجلّی نماید همین قسم جمیع اسماء و

صفات الهی در این مرایای حقیقی تجلّی می‌فرماید و چون اوّلیّت و خاتمیّت نیز از جمله صفات الهیست عیناً در این مرایای رحمانی جلوه‌گر شده و در آن واحد مظهر اوّلیّت و خاتمیّت الهی می‌باشند و اگر ادّعای اوّلیّت نمایند حقّ است و اگر اظهار خاتمیّت نمایند باز حقّ است و این از لحاظ حقیقتی است که بر آن مرایای قدسیّه تابیده پس در آن واحد هم خاتمند هم اوّل اینست که حمامات قدسیّه به ندای خاتمیّت برخواستند و در همان حال ادّعای اوّلیّت فرمودند.

بالاخره انبیای الهی را می‌توان به آهن سرخ شده تشبیه کرد که در آن واحد جمیع اسماء و صفات آتش را حائزند ولی البتّه خود آتش نیستند نور و حرارت که از صفات آتش است عیناً در آهن مزبور دیده می‌شود پس اگر ادّعا کند آتشم راست گفته و اگر ادّعای نور کند راست گفته و اگر کسی بگوید فلز است راست گفته پس خاتمیّت نیز از صفات حضرت رحمن است که در این مرایای قدسیّه تجلّی فرموده و منظور از این مطلب عدم تجدید شریعت نه.

عقل چه می‌گوید

«الیوم اهل عالم را دلائل عقلیّه لازم است»

(مفاوضات عبدالبهاء)

دلیل نهم که صاحبان بصر را کفایت کرده و هرمنصفی را به شاطی بحر عرفان می‌رساند دلیل عقلی است و منظور از دلیل عقلی اثبات لزوم تجدید شریعت و تغییر و تبدیل قوانین و تعالیم خواهد بود و چون از طریق عقل لزوم تجدید شریعت اثبات شود بالطّبع بطلان خاتمیّت و اشتباه ناس راجع به عدم تجدید شریعت ثابت می‌شود و در این استدلال از روش حضرت من طاف حوله الاسماء پیروی کرده و یکی از خطابات مبارکهٔ آن مولای حنون را سرمشق قرار می‌دهیم امید است که طالبین حقیقت را به وصال مطلوب رساند.

نطق مبارک ۹ ذی حجّه ۱۳۲۹ در پاریس ۳ نوامبر ۱۳۱۹ صفحهٔ ۱۱۷ خطابات چاپ جدید.

هوالله

«امروز با یکی از خانمها در این مذاکره بودیم که اساس دین الهی یکی است می‌خواهم این مسأله را برای شما شرح دهم هریک از ادیان مقدّسهٔ الهیّه که تا حال نازل شده منقسم به دوقسم است یک قسم روحانیّات است معرفت‌الله است موهبت‌الله است فضائل عالم انسانی است کمالات آسمانی است که تعلّق به عالم اخلاق دارد این حقیقت است و این اصل

است و جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت کردند حقیقت محبّت‌الله است حقیقت معرفت‌الله است حقیقت ولادت ثانویّه است حقیقت استفاضه از نفثات روح‌القدس است حقیقت وحدت عالم انسانی است حقیقت الفت بین بشر است حقیقت دوستی است حقیقت عدل است حقیقت مساوات بین بشر است جمیع انبیای الهی این تأسیس و ترویج کردند پس ادیان الهی یکیست و قسم دیگر که تعلّق به جسمانیّات دارد و فرع است در آن به حسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل حاصل می‌شود مثل اینکه در شریعت تورات طلاق جائز در شریعت مسیح جائز نه و در شریعت موسی سبت بود در شریعت مسیح نسخ شد این تعلّق به جسمانیّات دارد اهمیّتی ندارد به حسب اقتضاء زمان تغییر و تبدیل می‌شود عالم امکان مثل هیکل انسان می ماند گاهی صحّت دارد گاهی علیل و مریض است لهذا معالجات نظر به اختلاف امراض متفاوت است یک روز علّت از حرارت است باید تبرید شود یک روز مرض از رطوبت است بایدعلاج دیگر گردد مراد این است که آن قسم از شریعت‌الله که تعلّق به عالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل می‌کند و این نظر به اقتضای زمان است در زمان موسی یک نوع اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار بود شیر لازم داشت در زمان مسیح غذاخوار شد ملاحظه کنید که انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یک شخص است همینطور دین‌الله در جمیع ادوار یک دین است انسان در بدایت جنین است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن به

است و جمیع انبیای الهی به حقیقت دعوت کردند حقیقت محبّت‌الله
است حقیقت معرفت‌الله است حقیقت ولادت ثانویّه است حقیقت
استفاضه از نفثات روح‌القدس است حقیقت وحدت عالم انسانی است
حقیقت الفت بین بشر است حقیقت دوستی است حقیقت عدل است
حقیقت مساوات بین بشر است جمیع انبیای الهی این تأسیس و ترویج
کردند پس ادیان الهی یکیست و قسم دیگر که تعلّق به جسمانیّات دارد
و فرع است در آن به حسب اقتضای زمان تغییر و تبدیل حاصل
می‌شود مثل اینکه در شریعت تورات طلاق جائز در شریعت مسیح
جائز نه و در شریعت موسی سبت بود در شریعت مسیح نسخ شد این
تعلّق به جسمانیّات دارد اهمیّتی ندارد به حسب اقتضاء زمان تغییر و
تبدیل می‌شود عالم امکان مثل هیکل انسان می ماند گاهی صحّت دارد
گاهی علیل و مریض است لهذا معالجات نظر به اختلاف امراض
متفاوت است یک روز علّت از حرارت است باید تبرید شود یک روز
مرض از رطوبت است بایدعلاج دیگر گردد مراد این است که آن قسم
از شریعت‌الله که تعلّق به عالم جسمانی دارد آن تغییر و تبدیل حاصل
می‌کند و این نظر به اقتضای زمان است در زمان موسی یک نوع
اقتضائی بود در زمان مسیح نوعی دیگر در زمان موسی طفل شیرخوار
بود شیر لازم داشت در زمان مسیح غذاخوار شد ملاحظه کنید که
انسان از بدایت حیات تا نهایت در جمیع اطوار یک شخص است
همینطور دین‌الله در جمیع ادوار یک دین است انسان در بدایت جنین
است بعد از آن طفل شیرخوار بعد از آن طفل راهق بعد از آن به

تغییر و تبدیل حاصل کند.

حضرت مولی‌الوری در ضمن خطابهٔ دیگر چنین می‌فرمایند:

«قسم ثانی تعلّق به معاملات دارد و آن فرع است به اقتضای زمان تغییر می‌کند. در زمان نوح مقتضی بود انسان حیوانات بحریّه را بخورد در زمان ابراهیم مقتضی چنان بود که انسان خواهر مادری خود را بگیرد چنانکه هابیل و قابیل نمودند لکن در تورات حرام است حضرت موسی در بیابان بود برای مجرمین چون محبس نبود اسباب نبود به اقتضای آنوقت فرمود اگر کسی چشم کسی را کور کند او را کور نمایند اگر دندانی بشکند دندانش را بشکنند آیا حال ممکن است ده حکم قتل درتورات موجود که هیچیک حالا ممکن نیست جاری شود در یک مسألهٔ قتل قاتل حالا جمیع عقلا در بحث‌اند که قاتل را نباید کشت آن احکام همه حقّ است ولکن به اقتضای زمان آنوقت برای دالر دست دزد بریده می‌شد آیا حالا ممکن است برای هزار دالر دست بریده شود پس اینگونه احکام در هر دوری تغییر می‌کند و فرع است».

ایضاً در خطابهٔ دیگر چنین می‌فرمایند:

«اما قسم ثانی که فرع است و تعلّق به معاملات دارد این فرع به حسب اقتضای زمان و مکان تغییر می‌کند مثلاً در زمان موسی بنی‌اسرائیل در صحرا محبسی نداشتند اگر جرمی واقع می‌شد جزا لازم بود به اقتضای آن مکان برای پنج فرانک دزدی دست بریده می‌شد همچنین حکم تورات بود که اگر کسی چشمی را کور کند چشمش را کور کنند اگر دندانی را بشکند دندانش را بشکنند حال امروز در اروپا آیا

می‌شود برای یک ملیون دستی را برید چون این امور در زمان حضرت مسیح مقتضی نبود لهذا قسم ثانی تغییر یافت ده حکم قتل در تورات است آیا حال ممکن است این احکام را جاری نمود این بود که حضرت مسیح اینگونه احکام را نسخ فرمود در زمان موسی طلاق موافق بود ولی در زمان مسیح موافق نبود لهذا تغییر نمود و این نحو مقتضی بود».

از بیانات مبارکهٔ فوق فلسفهٔ تجدید شریعت معلوم و واضح گردید کاملاً فهمیدیم که چگونه احکام فرعیّه به مقتضیات زمان و مکان تغییر و تبدیل یابند اینجاست که انبیای الهی و مظاهر مقدّسهٔ رحمانی ملّت خود را به ظهوری جدید و کتابی بدیع مستبشر می‌فرمودند. حضرت رسول اکرم در شبه‌جزیرهٔ عربستان اظهار امر فرمود اعراب در نهایت توّحش بودند دائماً به جنگ و ستیز پرداخته و دختران خود را زنده به خاک می‌سپردند تا مبادا به دست دشمن افتند و فدای امیال آنان گردند. خلاصه در نهایت توحّش بسر می‌بردند حضرت رسول آنها را تربیت فرمود از توحّش نجات داد و به اوج ترقّی رسانید به مقامی رسیدند که جمیع سلاطین مجاور را خاضع و خاشع کردند ملوک ایران و روم را تابع و مطیع خود نمودند به امپراطوری روم شرقی خاتمه دادند و خود را به اقیانوس اطلس رساندند در اسپانیا تمدّنی عظیم بنا نهادند و اروپا را از بربریّت و توّحش قرون وسطی نجات دادند. روحی جدید در کالبد امکان دمیدند و قدرت و سلطنت الهی را در جهان خاک ظاهر ساختند. جنگهای صلیبی قریب دویست سال طول کشید و عظمت و جلال اسلام را به جمیع سلاطین اروپا آشکار کرد.

قیام تمام سلاطین اروپا بر علیه خلفای اسلامی به نتیجه نرسید وآنها
را مجبور به سکوت نموده خلاصه دول اسلامی در قلعهٔ پولادین از
حملات و هجمات خارجی محفوظ و مصون ماند تا هزار و اندی
بگذشت و دور اسلام سپری شد حصار پولادین چون خاکستر فرو
ریخت سلطه و قدرت ممالک اسلامی از بین رفت دول اسلامی یکی بعد
از دیگری سقوط کرد و در تحت حمایت دول مسیحی قرار گرفت
دیانت مقدّسهٔ اسلام چون درختی عظیم هرچند در بهار رعد و برق
شدید است و باد و طوفان عظیم ولی آنرا اثری ننماید و تأثیری
نبخشد در نهایت لطافت است و در غایت نزهت جمیع سوانح را دفع
نماید و هر روز بر طراوت و لطافت خود بیفزاید ولی چون ایامی
بگذرد بر فرازش جغد آشیانه نماید و کلاغ لانه بسازد ایام بهار سپری
شود و تابستان بگذرد پائیز فرا رسد و موسم خزان ظاهر گردد
برگها زرد شود و گلشن گلخن گردد طوفان وجود ندارد بادی
مشاهده نمی‌شود ولی برگها به شدّت تمام می‌ریزد. خلاصه لطافت
نماند نزهت زائل شود و درخت برهنه و عریان گردد جز آشیانهٔ کلاغ
دیده نشود و به غیر از لانهٔ بوم منظری نباشد و عالم اسلام عین همین
درخت است که چون پائیز فرا رسید تمام برگهای آن فرو ریخت و
جز اوهام و خرافات مستولیه چیز دیگری باقی نماند و امروز از
حقیقت اسلام ذرّه‌ای مشاهده نمی‌شود احکام آن یکی بعد از دیگری به
دست پیروانش منسوخ شد و ملل اسلامی به دست خود قوانین شرعی
را ترک و قوانین عرفی را جانشین آن کردند و اینک به شتّه‌ای از

قوانین عرفیّهٔ دیانت مقدّسهٔ اسلام اشاره می‌شود تا در کیفیّت آن قضاوت کرده و عملی بودن و غیر عملی بودن آنرا مطالعه نمائیم.

از جمله در سورهٔ توبه آیهٔ ۲۸: «یا اَیُّهَاالَّذینَ آمنوا اِنَّماالمُشْرِکونَ نَجِسٌ» ای گروه مؤمنین مشرکون نجسند.

در سورهٔ توبه آیهٔ ۵: «فَاَقْتُلوا الْمُشْرِکینَ حَیْثُ وَجَدتُّموهُمْ» مشرکین را هرجا بیابید بکشید.

حالا انصاف لازمست امروزه دو آیهٔ فوق‌الذکر به چه اطلاق می‌شود اصلاً نجس یعنی چه؟ اگر منظور عدم نظافت است باید اقرار کرد که اغلب مسلمین از مادّیون که مشرک محسوب می‌شوند کمتر مراعات نظافت نمایند و شاید مادّیون مسلمین را به علّت عدم نظافت مسخره کنند پس معنی این آیه چه خواهد بود و یا راجع به آیهٔ ثانی آیا امروز مسلمین قادرند مشرکین را هرجا بیابند مقتول سازند لاوالله کاملاً اجرای چنین حکم محال است. حال این دو حکم قرآن مجید که شخص مسلمان مجبور به اطاعت می‌باشد عملی است؟ آیا می‌توان اجرا کرد؟ البته ممکن نیست در صورتیکه تا اجل اسلام سپری نشده بود این احکام کاملاً عملی بوده و مسلمین می‌توانستندطابق‌النّعل بالنّعل آنرا عمل بکنند.

در سورهٔ مائده آیهٔ ۵۶ می‌فرماید:

«یَا اَیُّهاَالَّذینَ آمَنوا لاَ تَتَخِذُواالیَهُودَ وَ النَصاری اَولِیاءَ» ای مؤمنین یهود و نصاری را به دوستی خود انتخاب نکنید.

و در سورهٔ توبه آیهٔ ۲۹ می‌فرماید:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤمِنونَ بِاللهِ وَلا بِالْيَوم الآخِر و لا يُحَرِّمُونَ ما حَرَّمَ اللهُ وَ رَسولُه وَ لا يَدينونَ دينَ الحقِّ مِنَ الَّذينَ اوتوا الكِتابَ حَتّى يعطوا الجزية عن يد و هم صاغرون» بکشید و کارزار کنید با کسانیکه به خدا و آخرت ایمان نمی‌آورند و حرام نمی‌کنند آنچه را حرام گردانید خدا و رسولش و قبول نمی‌کنند دین حقّ را از آنانیکه داده شدند کتاب را تا آنکه بدهند جزیه را از دستی و ایشان باشند خواران.

با چه صراحتی قرآن مجید مسلمانان را از معاشرت و مؤالفت با یهود و نصاری منع می‌کند و حتّی در آیهٔ ثانی حکم قتال در بارهٔ آنها نازل می‌شود تا مجبور به دادن جزیه شوند آیا این دو حکم امروز عملیست؟ مسلمین و یا ممالک اسلامی می‌توانند گوشهٔ عزلت اختیار و دور از مسیحیان بدون ارتباط با سایر ملل به حیات خود ادامه دهند؟ آیا مسلمانان می‌توانند از مسیحیان جزیه بگیرند ؟

و یا در سورهٔ مائده آیهٔ ۴۲:

«السّارق و السّارقه فَاقْطَعوُا ایدیهما» دستهای سارق و سارقه را قطع کنید حال آیا این حکم عملی است. کدام مملکت اسلامی به آن عمل می‌نماید حتّی در کشور ابن سعود که قطع دست جاری است نمی‌تواند دست یک مسیحی را قطع کند. آیا انصاف است برای عملی که ناشی از جهالت است دست قطع شود و در این عصر کدام تمدّن کدام علم کدام منطق این موضوع را می‌پذیرد. در صورتیکه این حکم از احکام عالیهٔ اسلام بوده و با مقتضیات اعراب وحشی آن زمان موافقت تامّه داشت ولی امروزه موافق مقتضیات نیست.

در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۷۶ می‌فرماید:

«أَحَلَّ اللهُ البَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِبَوا» خداوند متعال معامله را حلال کرده و ربا را حرام. آیا این حکم امروزه عملیست؟ کدام کشوری قادر به اجرای آنست؟ بانکها بر روی ربا مستقرّ و استوار گردیده‌اند آیا می‌توان بانکها را خراب کرد؟ در اینصورت تجارت چه صورتی خواهد داشت تجارتهای چندین ملیون تومانی چگونه انجام خواهد گرفت اینهمه پول کجا خواهد بود؟ خلاصه اگر مسلمان متعصّبی پیدا شود و بگوید نه‌خیر خیلی هم خوبست باید گفت آقای عزیز یا خانم محترم بشر در سیر تکامل تدریجی است و نمی‌تواند مراحل پیموده شده را دومرتبه به عقب برگردد حتّی کشور ابن سعود با تعصّب فراوانی که در اسلام داشت مجبور به پذیرفتن بانک گردید.

حال اگر بخواهم تمام احکام فرعیّه را که امروزه از حیّز عمل ساقط شده بشمارم مطلب به طول انجامد و در این مختصر نگنجد مثلاً اگر راجع به خرید و فروش کنیز و غلام و ازدواج دختر و پسر در نه سالگی و پانزده سالگی... و ... و... و قصاص در اسلام و غیره صحبت کنم عملی نخواهد بود لذا به همین مختصر اکتفا کرده و بقیّه را بفحص و مطالعهٔ طالبین محوّل می‌نمایم.

از طرف دیگر در قرآن مجید سورهٔ بقره آیهٔ ۱۰۰ می‌فرماید:

«وَ مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا فَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَو مِثْلِهَا» آنچه نسخ کنیم آیه را یا ترک کنیم بهتر از آنرا می‌آوریم و یا مثلش را.

خداوند متعال بوسیلهٔ این بیان محکم و آیهٔ مبرم آیات قرآنیّه را ضمانت

کرده و نسخ و ترک آنرا مشروط باتیان بهتر و یا مثلش مقرر فرموده‌است حال چه باید کرد صد و اند سال است که آیات قرآنی یکی بعد از دیگری منسوخ شده و شرح آن در فوق گذشت و حتّی در ممالک اسلامی مثل ایران وترکیه که استقلال خود را حفظ کرده‌اند علمای اعلام که اغلب عضو پارلمانها و مجالس شورا هستند با قیام و قعودی ساده آیات قرآن را نسخ و قوانین دیگری که مخالف آیات قرآن است تصویب و به مورد اجرا می‌گذارند چاره چیست؟ آیا استغفرالله خداوند متعال فراموش کرده و یا این آیه از خدا نیست البته نمی‌توان چنین تهمت‌های سخیفه را نسبت به آیات الهیّه بر زبان راند. شخص مسلمان در مقابل این سؤال چاره‌ای جز سکوت ندارد وعدّه‌ای از فرط تعصّب گویند از علائم ظهور است بزودی حضرت قائم عجل‌الله فرجه ظاهر خواهد شد و دوباره آیات واحکام منسوخهٔ قرآن را اجرا خواهد کرد. البتّه ضعف و سستی این عقیده کاملاً معلومست زیرا این عدّه به قدری بی‌فکرند که قانون تکامل بشر را منکر شده و می‌خواهند احکامی را که مربوط به هزارسال قبل بوده دوباره در بین بشر مرسوم نمایند و این حرف درست به حرف شاگرد مدرسهٔ ابتدائی می‌ماند که شرح فتوحات داریوش کبیر را در کتاب تاریخ خوانده و چون صحبت از تاکتیک نظامی و لشکرکشی بشود برای خالی نبودن عریضه زود در صحبت شتابد و اظهار عقیده نماید و روش قشون کشی داریوش را بالاتر از تمام تاکتیکها داند و برای جنگهای فعلی همان روش را پیشنهاد نماید و با لجاجت و سماجت تمام دفاع کند مثلاً گوید آیا

تاکتیک نظامی داریوش وخشایارشا درست است یا نه؟ در مقابل این سؤال مجبوریم حقیقت را اظهار کرده بگوئیم البته درست بود بعد می‌گوید آیا بوسیلهٔ همان تاکتیک بر ممالک یونان استیلا یافت یا نه؟ البته استیلا یافت پس امروز نیز دول متخاصم عالم همان تاکتیک را پیروی نمایند حال اگر بگوئیم که جناب ممکن نیست عصبانی شود و هتّاکی آغاز نماید غافل از اینکه مقتضیات زمان فرق کرده و وسائل و لوازم حرب فعلی تفاوت تامّهٔ با آن موقع دارد و هرکس پیروی نماید حکایت از جنون خود کرده و بالاخره از عمل و کردهٔ خود نادم شود و به خسران عظیم گرفتار گردد.

همینطور است این عدّه‌ای از متعصّبین که منتظرند قائم ظهور کند و مردم را مجبور به اجرای آیات قرآنیّه نماید و دوباره احکام منسوخه را مرسوم و متداول فرماید. زهی حسرت و افسوس که از فرط تعصّب حتّی عقل و شعور را زیر پا نهاده و از صراط مستقیم فرسنگها دور افتاده‌اند باید در بارهٔ این نفوس دعا کرد تا بحر بخشش الهی به جوش آید و این بیچارگان وادی ضلالت را به ساحل نجات رساند.

ولی دیانت مقدّسهٔ بهائی این سؤال مهّم را جواب داده و در مقابل اتّهامات و افتراهائی که در بارهٔ خدا و قرآن گفته شود دفاع کرده می‌گوید ایقوم خداوند مجید به عهد خود وفا کرده و هنوز آیات قرآنیه به دست اقوام و ملل منسوخ نشده بود که آیات جدیدی فرستاد و به میل و ارادهٔ تامّه آیات قبلیّه را منسوخ نمود. جمال قدم جلّ ذکره‌الاعظم از عالم غیب ظاهر شد و تعالیم و احکامی را که مطابق مقتضیات

فعلی است برای بشر جاهل هدیه آورد و اینک شمه‌ای از آیات بیّنات حضرت ربّ مجید را در مقابل آیات منسوخه ذکر می‌نماید تا طالبین حقیقت از کأس معانی بنوشند و به عرفان حضرت ذی‌الجلال فائز گردند.

در کتاب مستطاب اقدس آیهٔ ۱۷۴ این بیان احلی نازل:

«وَ کَذٰلِکَ رَفَعَ اللهُ حُکْمَ دوُنَ الطَّهارَةِ مِن کُلِّ الأَشیاءِ وَ عَنْ مِلَلِ أُخْری مَوْهِبَةً مِنَ‌اللهِ اِنَّهُ لَهُوَ الغَفورُ الکَریمُ»

بدین ترتیب حکم نجاست از همهٔ اشیاء مرتفع و ابواب معاشرت و محبّت مفتوح گردید و این حکم مبرم جانشین آیهٔ مبارکهٔ قرآن گردید.

و اما راجع به معاشرت با ادیان در کتاب مستطاب اقدس نازل:

«عَاشِروا مَعَ الأَدیَانِ بِالّرَوْحِ وَالّرَیْحانِ لِیَجِدُوا مِنْهُم عَرْفَ الّرَحْمن»

و در کتاب مبارک بشارات این کلمهٔ علیا نازل:

«عَاشِروا یَا قَوْمِ مَعَ الأَدیانِ کُلِّها بِالروْحِ وَالّرَیْحانِ کَذٰلِکَ أَشْرَقَ نَیّرُ الاذْنِ مِنْ أُفُقِ سَماءِ أَمْرِاللهِ رَبِّ العالَمینَ»

و این بیان احلی از لسان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم صادر.

«ای اهل عالم سراپردهٔ یگانگی بلند شد به چشم بیگانگان یکدیگر را مبینید همه بار یک‌دارید و برگ یک شاخسار».

جمیع را به شاخه‌های یک درخت تشبیه فرموده و تمام امتیازات ملّی و جنسی و نژادی و دینی را زائل و همه را در صقع واحد قرار دادند و اجازه فرمودند که با جمیع ادیان و اقوام به مهر و محبّت معاشرت نمایند و آنها را به شریعهٔ مبارکه هدایت کنند. می‌فرماید اگر

مریضند شفا دهید. اگر عداوت کنند محبّت کنید. اگر جفا نمایند شهد و شکر بخشید این است شیوهٔ اهل بها و وظائف مهمّهٔ آن راکبین سفینهٔ حمراء.

درلوح زین المقرّبین راجع به ربا و ربح نقود این آیات درّیّات از قلم اعلی نازل:

«اکثری از ناس محتاج به این فقره مشاهده می‌شوند چه اگر ربحی در میان نباشد امور معطّل و معوّق خواهد ماند نفسی که موّفق شود با هم‌جنس خود با هم‌وطن خود مدارا نماید و یا مراعات کند یعنی به دادن قرض‌الحسن کمیابست لذا فضلاً علی العباد ربا را مثل معاملات دیگر که مابین ناس متداولست قرار فرمودیم یعنی ربح نقود از این حین که این حکم مبین از سماء مشیت نازل شد حلال و طیّب و طاهر است تا اهل ارض به کمال روح و ریحان و فرح و انبساط به ذکر محبوب عالمیان مشغول باشند.

اِنَّهُ یَحْکُمُ کَیْفَ یَشاءُ وَ أَحَلَّ الْرِّباءَ کَمَا حَرَّمَهُ مِنْ قَبْلٍ فی قَبْضَتِهِ مَلَکوتُ اَلامرُ یَفْعَل وَ یامُرُ و هُوَ الآمِرُ العَلیمُ یا زَیْنَ الْمُقَرَبینَ اُشْکُر رَبّکَ بِهذاالفَضْلِ الْمُبین.

علمای ایران اکثری به صدهزار حیله و خدعه به اکل ربا مشغول بودند ولکن ظاهر آن را به گمان خود به طراز حلیّت آراسته می‌نمودند یَلْعَبُونَ بِأوامِرِاللهِ وَ أَحْکامِهِ وَ لا یَشْعَرُونَ. ولکن باید این امر به اعتدال و انصاف واقع شود قلم اعلی در تحدید آن توقّف نموده حکمةً من عنده و وسعة لعباده و نوصی اولیاءالله بالعدل و الانصاف و ما یظهر به رحمته

لاحبّائه و شفقتهم بینهم انّه هو النّاصح المشفق الکریم... ولکن اجرای این امور به رجال بیت عدل محوّل شده تا به مقتضیات وقت و حکمت عمل نمایند مجدّد کلّ را وصیت می‌نمائیم به عدل و انصاف و محبّت و وفا».
راجع به تجارت برده و خرید و فروش کنیز و غلام این بیان احلی از قلم اعلی نازل:
«قَدْ حُرِّمَ عَلَیْکُم بَیْعَ الاِماءِ وَ الغِلمان لَیْسَ لِعَبْدٍ اَنْ یَشتَری عَبْداً نَهْیاً فی لَوحِ‌اللهِ کَذلِکَ کَانَ الاَمْرُ مِنْ قَلَمِ العَدلِ بِالفَضْلِ مَسطوراً وَ لَیْسَ لاَحَدٍ اَنْ یَفْتَخِرَ عَلی اَحَدٍ کُلٌّ اَرِقّاء لَهُ و ادلاّء عَلی اَنّهُ لا اِله اِلاّ هُوَ اِنّهُ کَانَ عَلی کُلّ شَیئٍ حَکیما».
با این بیان لطیف خرید و فروش انسان را منع و جمیع ناس را در رتبهٔ واحد قرار دادند و میزان تقرّب را صفای قلب و پاکی طینت دانستند.
و ایضاً در لوح منیعی ملکهٔ ویکتوریا را به این خطاب مهیمن مخاطب فرموده‌اند قوله جل کبریائه:
«قَدْ بَلَغْنا اِنّکِ مَنَعْتِ بَیْعَ الغِلْمانِ وَ الاِماءِ هَذا حَکَمَ بِهِ اللهِ فی هَذا الظّهورِ البَدیعِ قَدْ کَتَبَ اللهُ لَکِ جَزاءَ ذلکَ اِنّهُ موفی اَجورُ المُحْسِنینَ».
راجع به ازدواج دختر و پسر تفاوتی فیمابین اناث و ذکور از حیث حقوق موجود نه حد بلوغ سن پانزده و برای دختر و پسر یکسان است و در ارث نیز مساوی بوده و از لحاظ تربیت دختران مقدّمند چه که مادران آتیه بوده و سعادت نسل آتیه به دست آنها خواهد بود.
خلاصه اگر بخواهیم تمام تعالیم فرعیّهٔ اسلام و امر بهائی را شرح داده

مقایسه نمایم خود کتابی عظیم شود و صحائفی جسیم گردد لذا به همین مختصر اکتفا می‌نمایم. حال ملاحظه فرمائید چگونه تعالیم بهائی بتدریج جانشین قوانین منسوخهٔ اسلام می‌شود و به دست دشمنان خود به منصّهٔ ظهور می‌رسد. علما و مجتهدین با تعصّب و کینهٔ زائدالوصف دیانت بهائی را طریق مظلم خوانند و قریب بیست هزار او ازید از بهائیان را در مشهد فدا به شهادت رساندند ولی خود به دست شریف خود به احکام و قوانین اسلامی یکی بعد از دیگری قلم نسخ کشیده و در مجالس و پارلمانها اجرای تعالیم مبارکهٔ حضرت بهاءالله را تصویب نمایند و به اجرای آن متّحد و متّفق شوند «یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یابی‌الله الاّ ان یتمّ نوره ولو کره الکافرون».

بعد از شرح فوق راجع به تجدید شریعت کاملاً معلوم و واضح شد که قرآن مجید و حبیب جلیل خاتمیّت را به معنی انقطاع وحی و رسالت نفرموده بلکه به نسخ قرآن و نزول آیات جدید اشاره فرموده‌است و درست در موقع معیّن مطابق عهد خود احکام جدیده که موافق مقتضیات کنونیست ارسال فرموده و اگر هم به صورت ظاهر مردم به حقّانیّت حضرت بهاءالله و ربّانیّت آئین نازنین بهائی اقرار ننمایند بالاجبار تمام احکام و قوانین را متابعت خواهند کرد.

خاتمه

دوستان عزیز که در سنین اخیره قیامی عاشقانه نموده و می‌خواهند به چوگان همّت در میدان تبلیغ گوی سبقت بربایند و غافلان را به شاطی عرفان هدایت نموده تشنگان را آب حیات بخشند باید پیوسته این دو بیان مبارک را نصب‌العین خود قرار دهند.

جمال قدم جلّ ذکره الاعظم به جناب حاجی میرزا حیدرعلی می‌فرمایند:

«خلق خوش و بخوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است هرچه طرف مقابل می‌گوید ولو هرقدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل اقامه نمودن ننمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می‌شود زیرا خود را مقهور و مغلوب مشاهده می‌نماید و بر غفلت و احتجابش می‌افزاید باید ذکر نمود صحیح است این قسم هم ملاحظه بفرمائید صوابست یا خطا البتّه به ادب و محبّت و ملاطفت طرف مقابل گوش می‌دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی‌شود و مطلب را اذعان می‌نماید و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست مقصود القای کلمهٔ حقّ و صدق است و اظهار انسانیّت و رحمانیّت البته انصاف می‌کند و گوش و چشم و دل فطرت اصلیّه‌اش باز می‌شود و به فضل‌الله خلق جدید و صاحب بصر حدید و سمع تازه می‌شود و بسیار از نتائج

مذمومهٔ مضرّهٔ مجادله و غلبه را ذکر فرمودند، فرمودند غصن اعظم هرصحبت بی‌معنی را چنان گوش می‌دهند که طرف مقابل می‌گوید از من می‌خواهند استفاضه نمایند و خورده خورده از راهی که نداند نمی‌داند او را مشعر و مدرک می‌بخشند».

و این بیان گهربار از فم مطّهر مرکز میثاق ارواحنا لرمسه الاطهر فدا نازل.:

«... طبیب روحانی که باید بر هدایت نفوس سقیمه به امراض باطنی قیام نماید در جمیع معالجات سر رشته از طبّ جسمانی گیرد و بر آن ترتیب حرکت نماید مثلاً اوّل تشخیص مرض هرنفسی را بدهد و مزاج و استعداد و قابلیّت او را کشف کند و بر آن اساس ترتیب علاج نماید و منتهای مدارا و مهربانی را با او ملحوظ دارد و فی‌الحقیقه خیرخواه و غمخوار علیل و مریض باشد نه اینکه چون مرض او را شدید بیند طرد و تبعید کند و به غلظت معامله نماید بلکه بقدر امکان در صحّت او بکوشد...»

نکاتی چند از بیانات مبارکه و الواح الهیّه ذیلاً درج می‌گردد تا دوستان عزیز در هنگام تبلیغ فراموش ننموده و روش خود را متّکی بر این اصول محکمه بنمایند.

۱) به نهایت دقّت استعداد و قابلیّت طرف را کشف نمائید و ملاحظه کنید او چه می‌خواهد نه اینکه شما چه می‌دانید.

۲) مدارا کنید و ابداً از محبّت و عطوفت و مهربانی خسته نشوید و پژمرده نگردید در نظر داشته باشید که:

به شیرین زبانی و لطف و خوشی   توانی که پیلی به موئی کشی

۳) در موقع صحبت خندان و بشّاش باشید و از عصبانیّت و تندی احترازی شدید کنید.

۴) مطلب را به قسمی شروع کنید که از اوّل مطالب شما پذیرفته شود و ابداً سخنی نگوئید که طرف مجبور به دفاع شود و کلمهٔ نه بر زبان راند.

۵) به مبتدی نسبت جهالت ندهید. از مجادله فرار کنید و بخاطر داشته باشید که: «غافلترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید».

۶) حمله نکنید تا طرف به دفاع نپردازد و در مقابل حقایق مقاومت ننماید.

۷) خود و طرف مقابل را به اقامهٔ دلیل مشغول نکنید بگذارید او نیز سخنتان خود را بگوید وحتّی‌المقدور صحبت‌های او را ولو بی‌معنی باشد به کمال صمیمیّت گوش کنید تا او نیز مطالب عالیهٔ شما را به جان و دل استماع نماید.

۸) اشتباهات و خطایای مبتدی را به طور غیرمستقیم گوشزد کنید و ابداً نگوئید اشتباه می‌کند.

۹) خود را مغلوب نشان دهید تا غلبهٔ تامّه نصیب شما شود و کشور قلوب به مفاتیح حکمت و بیان گشوده گردد.

اینست نکاتی چند که اگر برادران و خواهران عزیز در خدمات تبلیغی آنها را مراعات نمایند به موفّقیّتهای عظیمه نائل خواهند شد و بر تعداد مقبلین و مصدّقین به طور شایسته افزوده خواهد شد.

اگرچه در این رساله راجع به حلّ مسألهٔ خاتم‌النّبیّین طرق متعدّد مذکور ولی همه دارای مقصد و هدف واحد می‌باشد لذا اگر در موقع صحبت به این مطلب اشارت رفت نباید به‌طور کنفرانس تمام طرق را بیان کرده مبتدی را ملزم به استماع نمود بلکه اوّل باید کاملاً بروحیّهٔ مبتدی پی برد و پایهٔ ایمان و ایقانش را در ترازوی عقل سنجید و ملاحظه کرد که علاقه‌اش بدلائل عقلیّه بیشتر است یا نقلیّه و بالاخره به‌فرمودهٔ حضرت مولی‌الوری توجّه به ملکوت ابهی نمود تا هرکدام از طرق نه‌گانهٔ مذکوره و یا طریق دیگر به قلب الهام شد و به زبان جاری گشت برای مبتدی بیان نمود و در موقع ادای مطلب نباید عقاید خود را تحمیل کرد بلکه مذاکرات باید اصولاً جنبهٔ مشورت داشته باشد و او نیز در اظهار نظریات خود کاملاً آزاد باشد. خلاصه باید محیطی مملو از محبّت و مهربانی وعطوفت و مدارا ترتیب داد تا کلام نافذ افتد و دلیل مورد قبول واقع شود.

این بود بحث مختصری راجع به خاتمیّت و روش تبلیغ که با قلمی نارسا تحریر یافت. هرچند در نهایت نقص و در غایت نقصان است ولی امید چنان که برادران و خواهران عزیز روحانی بدیدهٔ اغماض بنگرند و این عبد حقیر را برای موفّقیت در خدمات امریّه و کسب رضای خاطر حضرت مولی البریّه دعا نمایند.

بتاریخ ۷ شهرالبهاء سنهٔ ۱۰۳ بدیع

روحی روشنی

منابعی که در تدوین این رساله مورد استفاده قرار گرفته

۱ ـ ایقان مستطاب

۲ ـ خطابات مبارک

۳ ـ قرآن مجید

۴ ـ کتاب مقدّس توراة و انجیل

۵ ـ بحارالانوار جلد سیزده

۶ ـ فرائد حضرت ابی الفضائل

۷ ـ مناظرات دینیّهٔ حضرت ناطق

۸ ـ گلشن حقائق جناب ارجمند

۹ ـ درج لئالی هدایت حضرت اشراق خاوری

۱۰ ـ استدلالیّهٔ منظوم حضرت نعیم

۱۱ ـ استدلالیّهٔ افشار حضرت صدرالصّدور

۱۲ ـ استدلالیّهٔ تبیین حقیقت حضرت نبیل زاده

۱۳ ـ کتاب المنجد

۱۴ ـ کتاب تبیان و برهان

یادداشت‌ها

۱ ـ در کتاب تبیان و برهان در این قسمت حاشیه اضافه شده و عقیدهٔ علّامهٔ مرجانی مفصّلاً درج است برای مزید اطّلاع به کتاب فوق مراجعه بشود.

۲ ـ حضرت مولی‌الوری ارواحنا لعنایاته الفدا در لوح جناب آقا موسی و جناب آقا کیشی می‌فرمایند:

«امام دوازدهم حضرت اعلی روحی له الفدا که خاتمهٔ ائمهٔ اسلاف و فاتحهٔ الطاف بودند.»

سایر انتشارات مؤسسهٔ معارف بهائی

۱ـ نفحات فضل ۱ (صلوة و ادعیهٔ مخصوصه) و نوار صوتی		۹/۰۰ دلار
۲ـ نفحات فضل ۲ (زیارتنامهٔ روضهٔ مبارکه) و نوار صوتی		۹/۰۰ «
۳ـ نفحات فضل ۳ (الواح وصایای حضرت عبدالبهاء) و نوار صوتی		۹/۰۰ «
٤ـ الوان در آثار بهائی		٦/۰۰ «
۵ـ عهد و میثاق (مجموعهٔ آثار مبارکه)		۵/۰۰ «
٦ـ عقل و دین و جامعه در اندیشهٔ بهائی		۵/۰۰ «
۷ـ شرح ایصال پیام صلح حضرت عبدالبهاء		۷/۰۰ «
۸ـ نظر اجمالی در دیانت بهائی		۱٤/۰۰ «
۹ـ دیانت بهائی آئین فراگیر جهانی	جلد شمیزی	۱۱/۰۰ «
« « « « «	جلد مقوائی	۱۸/۰۰ «
۱۰ـ فورل نابغهٔ بهائی		۷/۰۰ «
۱۱ـ نظم جهانی بهائی	جلد شمیزی	۱۲/۰۰ «
« « «	جلد مقوائی	۲۰/۰۰ «
۱۲ـ آموزش معارف بهائی	(سه جزوه)	۵/۰۰ «
۱۳ـ مطالعات تحقیقی و جامعهٔ بهائی		۳/۵۰ «
۱٤ـ مآخذ اشعار عربی در آثار بهائی	جلد شمیزی	۱۲/۰۰ «
« « « « « « «	جلد مقوائی	۲۰/۰۰ «
۱۵ـ مفهوم حیات بهائی	جلد شمیزی	۸/۰۰ «
« « «	جلد مقوائی	۱۲/۰۰ «
۱٦ـ برهان حقّانیت پیغمبران		٦/۰۰ «
۱۷ـ انسان در عرفان بهائی		۵/۰۰ «
۱۸ـ کتاب قرن بدیع	جلد شمیزی	٤۰/۰۰ «
« « «	جلد مقوائی	٦۰/۰۰ «
۱۹ـ ظهور ربّ الجنود	جلد شمیزی	۱٦/۰۰ «
« « «	جلد مقوائی	۲٦/۰۰ «
۲۰ـ لغت فصحی و لغت نوراء		۵/۰۰ «
۲۱ـ الوهیّت ومظهریّت (جلد دوم آثار دکتر داودی)	جلد شمیزی	۲۲/۰۰ «
« « « « « « « « «	جلد مقوائی	۳۰/۰۰ «
۲۲ـ یوسف بهاء در قیّوم‌الاسماء	جلد شمیزی	۱۲/۰۰ «
« « « « « «	جلد مقوائی	۲۰/۰۰ «

Persian Institute for Baha'i Studies

P. O. Box 65600, Dundas, Ontario, Canada L9H 6Y6

Phone (416) 628 3040 Fax (416) 628-3276



KHÁTAMIYYAT

The Seal of the Prophets

by

RÚHÍ RAWSHANÍ

Institute for Bahá'í Studies in Persian
P.O. Box 65600 Dundas, Ontario, L9H 6Y6 Canada

